



رهائی

● مصطفی چمران در رأس ساواک

● ارتش تدارك کودتا می بیند

● دولت بازرگان نماینده دست دوم سرمایه داری

● حزب توده

گامی دیگر در سرانشیب سقوط

● در دفاع از مجاهد اسیر سعادت

● امریکای مرکزی در حال انفجار است

● در بهار آزادی

نگاهی به لایحه داد گامهای ضد انقلاب

دولت بازرگان

نماینده دست دوم سرمایه داری

محدود کنند و خود سهم بیشتری در قدرت داشته باشند. این ها از مانورهای عوامفربانه کارتر نیز استفاده کرده و مزاحمت هایی برای شاه بوجود آوردند. مزاحمت های دوستانه جدلهای میان دو بخش از یک طبقه استثمارگر. اما درحالیکه این جدلهای ادامه داشت، موج مبارزات زحمتکشان روز بروز خروشنده تر و خواسته های جنبش عمیق تر میشد. دیگر محدود کردن قدرت شاه و ازدیاد قدرت افرادی مانند دکتر امینی نمیتوانست کسی را فریب دهد. عناصر شناخته شده بایدکنار گذاشته میشدند و راه به کسانی داده میشد که منافع سرمایه داران را در پوششی دیگر تامین میکردند. و اگر در میان وجهه المله ها چنین کسانی یافت میشدند که فراوان هم بودند چه بهتر این افراد میتوانند با استفاده از حسن شهرت خود، مهار جنبش را بدست گیرند و آرام آرام به سوی "جایی که خاطرخواه اوست" ببرند.

آقای بازرگان زمانی که یک خرده بورژوا بود، از جمله کسانی بود که در خدمت حکومت مصدق کار می کرد و پس از کودتای ۲۸ مرداد در نهضت مقاومت فعالیت داشت. گرچه این فعالیت درخشان نبود و نتوانست مقاومت مسرمدی را سازماندهی کند مگر در روشن نگاه داشتن آتش موثر بود. در سالهای ۳۹ - ۴۲ و تجدید فعالیت جبهه ملی آقای بازرگان نیز از جمله کسانی بود که نهضت آزادی را پایه گذاری کرد ولی همواره در جناح راست این سازمان قرار داشت. در این سالها بود که وی با تفاق شاپور بختیار و داریوش فروهر با سایر رهبران جبهه ملی مخالفت هایی پیدا کردند که اساس آن برسر تقسیم قدرت بود و نه اختلاف در برنامه و محتوای کار. با افول بخت جبهه ملی، اشتیاق مبارزاتی همه این رهبران و منجمله آقای بازرگان نیز خاموش شد. اولین زندان آقای بازرگان آخرین زندانشان نیز بود. پس از این دوره بود که شوق جمع آوری ثروت و مال در ایشان بر همه چیز فزونی گرفت و با استفاده از روش اقتصادی که در اثر برنامه امپریالیستی گسترش سرمایه داری در ایران بوجود آمده بود آقای بازرگان توانست بصورت یک سرمایه دار عمده درآید. در این سالها کسانی که برخلاف او به مبارزه ادامه داده بودند فوج فوج به زندان اعزام میشدند، شکنجه و شهید میشدند ولی آقای بازرگان بقول خود دیگر کاری با این کارها نداشت. حتی هنگامیکه شاگردان سابق او، حنیف نژادها، سعید محسن ها و بدیع زادگانها شهید میشدند، آقای بازرگان کوچکترین اعتراض نکردند و کسب مال را بحال خود مناسستر و مفیدتر تشخیص دادند. و این روند سالهای سال ادامه یافت تا زمانی که سرمایه داران بخش خصوصی با استفاده از "جهاد حقوق

در چند هفته اخیر دولت آقای بازرگان مرتکب اعمالی شده است که برای بعضی از افراد و نیروها غیر مترقبه و خلاف انتظار بوده است. این افراد غالباً میکوشند که پیدائی جنبه های ناخوشایند از کارهای دولت را به این یا آن حادثه و آن یا این سازش مربوط بدانند و بر مبنای تجربه محدود و آگاهی محدود تر خود تک اقدامات دولت را تفسیر و تعبیر کنند. بنا بر این شگفت انگیز نیست که این قبیل افراد و نیروها در مقابل رویدادهای بظاهر متناقض متحیر بمانند و نتوانند جواب مسئله را بیابند.

بیش از یک سال پیش، مدتها قبل از آنکه بازرگان نخست وزیر شود، و درست هنگامیکه وی مدعی مبارزه شده بود، ما اظهار داشتیم که او و افراد مشابه او نمایندگان سرمایه داری هستند. نمایندگان بخش ناراضی سرمایه داری رژیم پهلوی، یعنی نمایندگان سرمایه داری خصوصی. این اظهار نظر در آن زمان، ناباوری و حتی اعتراض بخشهایی از مخالفین دیکتاتوری شاه را بدنبال آورد. به نظر آنان، بطور میشد پیرمرد محترمی مانند بازرگان که سالهای راهم در گذشته های دور در زندان گذرانده، و اخیراً نیز جمعیت دفاع از حقوق بشر را تأسیس کرده، و با اصطلاح خطرانی راهم متحمل شده، و گاه نیز از نفوذ استعمار شکوه هایی کرده است را نماینده سرمایه داری دانست؟ بما گفته میشد که انواع بازرگان جزء "خلقند" و باید با آنها برخورد "درون خلقی" داشت. گفته میشد که اینها "دمکرات" هستند و مخالف استبداد. تو گوئی در قلموس اینان میشود بدون در نظر گرفتن منشاء طبقاتی افراد، از دمکرات بودن یا نبودن آنان سخن راند.

اکنون جای خوشوقتی است که سیر حرکت جامعه مشتتها بسته را گشوده و واقعیت ها را عریان تر کرده و بسیاری از معترضین به ما اجازه معترضین به رژیم کرده است. بنا بر این جای آن دارد که در اولین شماره این نشریه، موضع خود را در مقابل دولت بوضوح روشن کنیم و نظمان را بطور خلاصه درباره ماهیت دولت کنونی ذکر نمائیم.

هنگامیکه حدود دو سال پیش بحران اقتصادی، جامعه ایران را فرا گرفت و ناراضی های موجود را تشدید کرد، علاوه بر قشرها و طبقات مختلفی که همواره از رژیم شاه ناراضی بودند، سرمایه داران خصوصی یعنی کسانی که مستقیماً شریک در بار ایران و صنایع نظامی امریکایی نبودند نیز به جرگه با اصطلاح مخالفین پیوستند. اینها که خود با هزار و یک بند بطور مستقیم با جناحهای مختلف سرمایه داری غرب و منجمله امریکا مربوط بودند کوشش میکردند که بکمک اربابانشان قدرت شاه را قادی

بشرآقای کارتر برآه افتادند و آقای بازگان نیز "کمیتسه" شان را درست کردند. ناگفته نماند که در تمام طول دوران جنبش اخیر ایشان بر حسب وظیفه طبقاتی شان نقش ترمزکننده را داشتند. هنگامیکه طردیا ابقاء شاه مسئله اساسی جنبش شده بود ایشان از جمله "معتدلینی" بودند که حاضر نشدند در ضرورت طردشاه (سلطنت که بجای خود) اظهار نظر کنند. حتی فشار آیت اله خمینی درباریس هم موثر نیفتاد و آقای بازگان هم بر حسب منافع و اعتقادات محافظه کارانه طبقاتی و هم بر مبنای ضرورت حفظ ارتباط با دولت شاه، نقش خسود را بمشابه یک میانجی باز کردند. سابقه دوستی قدیمی با شاپور بختیار (بقول خود ایشان شاپور جان!)، اشتراک منافع طبقاتی دوسرمایه دار، خصومت و ترس از جنبش توده ای و کوشش برای جلوگیری از رادیکالیزه شدن آن، در وجود آقای بازگان آخرین امید سرمایه داری را پنهان کرده بود. و چقدر جای تأسف بود زمانیکه دیده میشد میلیونها توده مردم، بی خبر از وقایع پشت پرده، در دفاع از دولت بازگان تظاهرات و راهپیمائی میکنند. میلیونها رجمتکش پس از یکسال و نیم مبارزه حاد و گسترده از یک سرمایه دار کهنه کار و یار غار شاپور بختیار ندانسته حمایت میکنند.

این حمایت که از اتحاد اجتناب ناپذیر بورژوازی و خرده بورژوازی به رهبری آیت اله خمینی و تائید سایر آیات عظام بوجود آمده بود اگر صرفاً بمعنوان مخالفت با دولت شاپور بختیار تلقی میشد پدید نیود اما طبیعی نبود که میان واقعی و پشت پرده آقای بازگان، کوشش و خدگردد که تا زمانیکه شرایط اجازه دهد، رهبری ایشان ادامه یابد این موقعیتی نظیری است که سرمایه داری بدست آورده و مها ریک جنبش وسیع توده ای را بدست گرفته است این موقعیتی است که هرگز از روی رضا و رغبت از دست نخواهد داد. اگر توده ناآگاه از واقع پشت پرده و نا توان از تحلیل طبقاتی کنش بتدریج در می یابد که بازگان رزق شان داشت که برایش تظاهرات چند میلیونی برگزار شود جای شگفتی نیست اشکال کار اینجاست که بسیاری از نیروهای مترقی و یا مترقی نما در شور و شوق خود برای سرنوشتی رژیم شاه چنان دامن از کف دادند که عملاً به گمراهی مردم کمک کردند. بجای آنکه در زمان خود ماهیت طبقاتی بازگان و انواع او روشن شود و به توده های ستمکش و محروم نشان داده شود که او کیست و چه میگوید، بجای آنکه به کارگران گفته شود که مبارزه طبقاتی تعطیل بردار نیست و اراجیفی مانند "سرمایه دار ملی" صرفاً فریبی است برای بدنبال کارخانه داران راه افتادن، بجای روشنگری و احساس مسئولیت این نیروها در گمراهی مردم موثر افتادند.

حزب توده که بحق پرچمدار کجراهی و گمراهی توده های مردم لقب گرفته است در دفاع از "بورژوازی ملی" و دولت ملی (۱) بیشگام شد و جریانات مبارزی مانند چریکهای فدائی خلق با امید - و نه با تحلیل - بدفاع از دولت بازگان برخاستند. این سازمانها بجای آنکه توده را در این زمینه روشن کنند پشت سر توده ناآگاه به ماهیت طبقاتی دولست بازگان حرکت درآمنند. و باز این توده مردم، کارگران و رجمتکشان بودند که در تجربه عینی و روزمره خود، اینبار

نیز زودتر از سازمانها دریافته اند که دولت بازگان دشمن کارگران است. و اینجا بود که حزب توده آرام و بی سر و صدا تعبیر دولت "بورژوازی ملی" را کنار گذاشت و "بورژوازی لیبرال" را تعریف مناسبتری یافت و رفقای فدائی نیز پس از ابراز تحیرهای فراوان از اقدامات بازگان، آهسته آهسته متوجه شدند که نه دولت او، دولت بورژوازی ملی است، و نه بورژوازی ملی دوستدار طبقه کارگراست.

پس ابراز تحیرها را کنار بگذاریم. از دولت سرمایه داری جز این که بازگان میکند خواستن توهم است. بسیار طبیعی است که در چنین دولتی به کارگران گفته شود که پیرو شده اند. طبیعی است که در چنین دولتی به طرفداران طبقه کارگر، به کمونیستها، حمله شود. طبیعی است که در چنین دولتی از ساواکی ها برای مبارزه با کمونیستها کمک گرفته شود. طبیعی است که نمایش تنفر انگیزی از تهرانی در "سیمای انقلاب" گذاشته شود. طبیعی است که در مقابل اقدام خودسرانه اوباش مسلح سکوت شود و در عوض همه حمله متوجه چپ شود. طبیعی است که پیشکاران سابق سرمایه داران و وزرای دولت باشند. طبیعی است که ساواک بازسازی شود. و طبیعی است که هر روز اقدام جدیدتری در محدود کردن مردم و دلجوئی از سرمایه داران بعمل آید. دولت، دولت، سرمایه داری است و انتظاری جز این خطاست. و فراموش نکنیم که در این عهد و زمان، سرمایه داری "ملی" بزرگترین دروغ تاریخ است، و بنابراین دفاع از دولت هائی مثل دولت بازگان تحت این عنوان که دولت سرمایه داران "ملی" است، موثرترین راه برای تحمیل و همراه کردن رجمتکشان است. اگر شنیدن این اظهارات در یکی دوسال پیش برای عده ای "ثقیل" بود، امروز باید تجربه زندگی صحت آنرا بدانان آموخته باشد، و اگر از این پس کسی اشتباه کند باید گفت: من جرب المجرّب حلت به الندامه.

اما نباید ناگفته گذاشت که آقای بازگان و دولت او گرچه نماینده و مدافع منافع سرمایه داران است ولی "بهترین" نماینده آنان نیست. در ائتلاف سرمایه داری بزرگ و خرده بورژوازی، افراد مورد انتسخاب، بهترین نمایندگان هیچ بخش خاص نیستند بلکه کسانی هستند که بر سر آنها میتواند سازش انجام گیرد. بهمین دلیل است که در ترکیب دولت فعلی افرادی را می یابیم که آنان را سرمایه دار پیشرفته و مدرن نمیتوان خواند. خود آقای بازگان علیرغم ثروت و سرمایه بسیار، از نظر سابقه و تفکر، از نظر سرمایه داران پیشرفته بسیار "غیر مدرن" و عقب افتاده است. ایشان خرده بورژوائی بودند بتازگی بورژوا شده، که به علت بی ریشگی و شدت اعتقادات مذهبی بجزگه اصلی اشراف سرمایه دار راه نیافته بودند. این خصوصیت برای ایشان هم حسن محسوب میشود و هم عیب. حسن است چون او را مقبول خسرده بورژوازی و روحانیت میکند، عیب است چون بمجردی که بورژوازی جان بگیرد او را بکنار خواهد زد و یک بورژوازی هار تمام عیار و "مدرن" را بر سر قدرت خواهد آورد. بنق و نق ها و لک و لکها، ندانم کاریها و بی کفایتی های دولت فعلی برای سرمایه داران

کردن کلفت خشنودکننده نیست. آنها حرکت و فعالیت و دینا میزم میخوانند و " حوصله شان" از بازرگان سرمیرود. با اینهمه آنها بخوبی میدانند که در شرایط حاضر تحمل جامعه، بازرگان و با افرادی در همین سطح است. میدانند که باید با خرد و بورژوازی فعلا در سازش باشند. میدانند که باید خواستهای آرمانی روحانیت را تحمل کنند تا بعدا اوضاع بیرون فراتر رود. اگر هم سرمایه داری شکایتی دارند از برنامه بازرگان بلکه از کندی برنامه اوست. از بی برنامه گی اوست. از این است که میترسد این کندی، کار دستش بدهد. میترسد که خرابی اوضاع اقتصادی بنفع کمونیستها تمام شود. و برآستی

چه مدتهاست چنین تصویری و به همین جهت است که باید گفت آقای بازرگان! سرمایه داران هم قطار شماراست میگویند که عجله کنید. ما هم میخواهیم عجله کنید. عجله کنید و دست خود را بازرگان کنید. ملت ما احتیاج به شناخت شما دارد. یک عمر فریبش بوده است. یک عمر تحقیق های "ملی" و "خلقی" و اراجیف دیگر شمشیر مبارزه طبقاتی را کنسید کرده است. اینبار همه به شما احتیاج دارند. شما به همه نشان بدهید که سرمایه دار کیست و چه میخواهد ما نیز بسهم خود از شما و از همه اقداماتتان تشکر میکنیم. تشکر بدون تحیر.

چند خبر

نقاب جدید

گفته میشود حزب توده برای کسب اعتبار بین مردم، تصمیم گرفته است کیانوری را از مقام دبیر کلی برکنار کرده و شخص خوش نام تری (با احتمال قوی یکی از زندانیان سابق توده ای) را برای دبیر کلی برگزیند.

آیا پاکستان مذهب یون افغانستان را میفروشد؟

مذاکرات دول پاکستان و افغانستان برای رفع اختلافات جالب توجه است، چه رژیم پاکستان منبع عمده کمک بحریان با اصطلاح مذهبی مخالف دولت در افغانستان بوده است. مقایسه این واقعه با مصالحه شاه و عراق زمانیکه دولت ایران کمک اصلی به جریان راست ایرانی بود میتواند آموزنده باشد.

دولت و مافوق دولت

رئیس روابط عمومی سپاه پاسداران میگوید: "... سپاه پاسداران انقلاب خارج از برنامه دولت است و زیر نظر شورای انقلاب عمل میکند... اگر انحرافی در دولت بوجود آید، بطور حتم جلوی آن را خواهیم گرفت، حیطة کار ما در همه ایران است...". معلوم نیست که اینک، دولت و یا سپاه پاسداران در ایران حکومت را در دست دارند؟ بعبارت بهتر ما یک

دولت داریم و یک سوپر دولت. دولت در دست آقای بازرگان است و سوپر دولت در دست آقایان یزدی و چمران و آدمک های پشت پرده.

محمد منتظری گناهکار و مصطفی چمران مبرا

از خطاست

جنجالی ترین خبر هفته گذشته یاغیگری محمد منتظری در فرودگاه مهر-آباد بود که ظاهرا " فقط یک عمل آنارشیستی جلوه داده شد. دولت سکوت اختیار کرد، عده ای از جمله آیت الله منتظری بناچار واقعه را محکوم کردند، ولی کسی نگفت که آقای چمران که دستور خروج را صادر کرده است چکاره است و رابطه او با محمد منتظری چیست. بالاخره روز شنبه ۱۶ تیر بعد از اینکه معلوم شد محمد منتظری نماینده حزب جمهوری اسلامی بوده، مشاور نخست وزیر ادعا کرد که آقای بازرگان دستور بازداشت محمد منتظری را صادر کرده است و نه بازداشت آقای چمران را آقای چمران در مقام امن ریاست ساواک (بمقاله مربوطه در همین شماره رجوع شود) مصون از هرگونه تعرض است.

شنای آرامنه

خبر ساده ای است در روزنامه ها باین مضمون، " استخر شنای آرامنه - باشگاه آراغات - به سبب استفاده مشترک زنان و مردان از سوی کمیته شماره ۳

تعطیل شد. " در این مورد مسئول کمیته گفته است "... بهر حال مادر یک مملکت اسلامی زندگی میکنیم و اقلیت های مذهبی هم باید تابع قوانین ما باشند... ". گذشته از عقب افتادگی فکری این قشر، ماهیت وعده و وعید های " رعایت حقوق اقلیت های مذهبی" از هم اکنون آشکار گردیده است: آرامنه " T زادن" به شیوه اسلامی شاکنند.

فقط انحصارات آمریکائی طرفدار رژیم ایران

حق اظهار نظر دارند

دیوید لمب خبرنگار لوس آنجلس تایمز باین دلیل که گویا دو مقاله در مخالفت با انقلاب ایران نوشته است و اینکه مقالات مزبور " بدون احساس همدردی نسبت به انقلاب ایران" نوشته شده، از ایران اخراج شد. پذیرفتن خبرنگار دیگری از این روزنامه و نظر خود خبرنگار در مورد اخراج ما را بیاد دوران گذشته می اندازد که رژیم حاکم تعیین میکرد چه کسی برای گزارش از ایران بیاید و چه بنویسد تا خاندان پهلوی و دیگران راضی باشند. فقط کسانی حق ورود دارند که مطابق میل دولت گزارش دهند. برای دولت این امر مهم نیست که لوس آنجلس تایمز یکی از ارگانهای موثر انحصارات آمریکائی است. آنچه برای دولت تعیین کننده است مساعد بودن یا نبودن گزارش خبرنگار روزنامه در مورد اقدامات رژیم است.

شوراهای دهقانی آماده میشوند

حدود ۲۵۰ شورای دهقانی درگنبد کاووس تشکیل شده است. دهقانان ترکمن برای مقابله با مالکان که از طرف دولت و کمیته ها حمایت میشوند، خود را آماده میسازند.

نزدیک شدن فصل دروگندم در کردستان از مهمترین مسائل این منطقه است. اتحادیه مالکان که با صدور اعلامیه ای در تائید جمهوری اسلامی آغاز یکار نمود و از پشتیبانی نیروهای به اصطلاح انتظامی، قیاده موقت و دولت برخوردار است ادعای بهره مالکانه را میکند، و در مقابل اتحادیه های دهقانی حق مسلم خود را خواستارند. هر دو طرف مسلح اند و شاید بتوان گفت که احتمال درگیری قطعی است. وظیفه همه نیرو - های مترقی است که بیاری دهقانان بشتابند و ائتلاف نیروهای ارتجاعی و قوای دولتی را هرچه وسیعتر افشاء کنند.

ژاندارمی منطقه

کنگره آمریکا اعلام کرد که در نظر دارد ۲۳ تانک ام-۶۰ را به عربستان سعودی بفروشد که جانشین تانک هائی شود که عربستان سعودی به یمن شمالی داده است. در زمان شاه آمریکا برای حفظ ظاهر و تظاهر به رعایت افکار عمومی جهان بخصوص مردم آمریکا از فروش مستقیم اسلحه به بعضی کشورها نظیر آفریقای جنوبی، خودداری مینمود و در عوض رژیمهای ماندرژیم سابق را رامامور میکرد که نقش دلالی اسلحه را بازی کنند. از جمله چند سال قبل ۹۰ - هواپیمای شکاری اف-۵ از طرف ایران به پاکستان هدیه شد، در حالیکه این هواپیماها مستقیماً از آمریکا به آتن و بعد به پاکستان فرستاده شدند. همین برنامه های مشابهی در مورد آفریقا جنوبی و رودزیا اجرا میشد. با سقوط رژیم شاه برخی از این وظائف فعلاً توسط دولت ارتجاعی عربستان سعودی انجام میپذیرد تا زمانیکه بگفته تیمسار مدنی ایران بتواند مجدداً نقش ژاندارمی منطقه را بعهده گیرد.

جدال در ارتش

در پایگاه هوائی اصفهان بیست و شش شورای پرسنل هوائی اصفهان و شورای فرماندهی، اختلافات به حد انفجار رسیده است. شورای پرسنل تهدید کرده است که از ورود افسران شورای فرماندهی به پایگاه جلوگیری خواهد کرد. احتمال درگیری هر روز بیشتر میشود.

رئیس جمهوری پاکستان برای سرپرستی خلق مستضعف ایران مناسب است.

دکتر آیت الله اجلاس کنگره مسلمانان گفته است: "ایرانی الاصل بودن برای رئیس جمهوری ایران ضروری نیست و قانون اساسی ایران باید طوری تنظیم شود که امکان الحاق کشورهای دیگر هم وجود داشته باشد..." بعد از سخنان جالب آقای خلخالی در مورد خلیج فارس و روابط ایران و کشورهای غربی، قطعاً منظور آقای آیت پیوستن پاکستان و اندونزی و افغانستان به ایران است و ایشان امیدوارند که بعد از الحاق این کشورهاست که رئیس جمهور باید انتخاب (انتصاب) شود. بعید نیست که ایشان و همفکرانشان مناسب بدانند از رئیس جمهور یکی از این کشورها مثل پاکستان برای سرپرستی خلق مستضعف ایران دعوت شود

تدارک کودتا

عده ای از افسران فرار و افسران نی که در آمریکا دوره دیده اند تحت نظر عوامل اسرائیل و آمریکا، در اسرائیل آماده ایجاد یک نیروی ضربتی هستند تا در صورت لزوم دست به کودتا بزنند و یا با تهدید به کودتا حداکثر امتیاز را بدست آورند.

زنان مناسب نیستند

تحت فشار نیروهای مذهبی در بسیاری از شوراهای کارگری مسئله بیرون کردن زنان کارگزاران را وضع جدی و اسفناکی بخود گرفته است. کارگران زن حتی در مراکزی که اکثریت دارند برای شرکت در شوراها "مناسب" تشخیص داده نمی شوند.

در کردستان

وقایع مشکین شهر، بدنبال وقایع مریوان، تبستر درشت روزنامه های خبری را در یکشنبه قبل به خود اختصاص داد. وجه مشترک هر دو واقعه، تحریکات مسلحانه مالکین بزرگ زمین و سکوت پرمعنای "دولت موقت" در قبال تسلیح و سپس تاج سر این مالکین علیه مردم و رو ستایشان بود. و برآستی شاید هم که بگفته بازگان، همه اینها تقصیر مردم است که "توقعشان بالا رفته است". یعنی توقع دارند که مثنی سرمایه دار و زمیندار بزرگ که عنان دولت را بگذاشته اند، از مسلح شدن مالکین برای غصب مجدد مزارع بر بار این منطقه، جلوگیری نمایند. و یا توقع دارند که رادیو و تلویزیونی که در خدمت سلطه قدرت نوپای حاکم و بلندگوی سرمایه داران و زمین داران است، وقایع را به آن گونه که واقعیت دارند منعکس سازند. به هر حال، این مردم متوقع حشاش را گرفتند. آمار کشته شدگان عمق فاجعه را نشان میدهد.

فعالیت ساواکی ها از مجرای جدید

میگویند: " در جمهوری اسلامی تبعیض نخواهد بود". خبری است در اطلاعات ۱۳ تیرماه - "دادگاه انقلاب اسلامی شهرستان قم (ویژه معممین) ۱۰۰۰۰ شیخ حسین بادکوبه ای را بجرم همگای با ساواک به خلع لباس روحانیت تا آخر عمر، محروم از کلیه مزایای شخصی روحانی، اقامت اجباری در خارج از اراک به مدت شش ماه، و پرداخت هفت هزار تومان که او این مبلغ را قبلاً زساراک دریافت داشته بود تا در لباس روحانیت با مقامهای ساواکی همکاری کند محکوم نمود. بر مبنای اسناد ساواک، مقدار این قبیل حقوق بگیرها حدود ۵۰۰ نفر بوده است که ظاهراً تعداد زیادی از آنها "انقلابی" شده و معمم گشته اند که خصومت و دشمنی با مبارزین راه از مجرای ساواک، بلکه از فیراز منبر ادامه دهند.

از مجاهد سعادتی دفاع کنیم

نگاهی به مسئله مناسبات با سازمانها و دول خارجی

الفه بیدار

فضای سیاسی ایران پس از سرنگونی رژیم شاه، وارد مرحله جدیدی از حیات خود گردید. موج نوینی از حرکات و حملات غیر دموکراتیک و وحشیانه علیه نیروهای دموکرات و انقلابی جوشیدن گرفت. بجای ادامه سرکوبی امپریالیسم و قطع کامل و همه جانبه نفوذ آن، پیکان حملات به ناکبان متوجه نیروهای مبارز و راستین و آنهم تحت شعارهای "وحدت طلبانسه" گردید. چریکهای فدائی، مجاهدین خلق کارگران مبارز صنعت نفت، اعضای حزب کارگران سوسیالیست و جنبشهای آزادی خواهانه ملی، کردها، ترکمن ها، اعراب و غیره با برچسبهای ضدانقلابی و منافق سرکوب گردیدند. پس از همه این نمونه ها امروز با دستگیری و شکنجه یکی دیگر از مبارزین راستین جنبش ضد امپریالیستی ایران یعنی مجاهد محمد رضا سعادتی عضو سازمان مجاهدین خلق ایران مواجه هستیم. اتهام او جاسوسی برای شوروی است. او در تاریخ ۱۳۵۸/۲/۶ توسط گروهی از پاسداران انقلاب اسلامی و از طرف کمیته ای مشکوک به سرپرستی دولت از اعضای فعال سازمان و کمیته بناهای "سید مرتضی موسوی" و "جهانگیری"، مستقر در ضلع غربی سفارت آمریکا، دستگیر و بقسول خودشان در خانه "امنی" مورد بازجویی و شکنجه و آزار قرار گرفته است. با وجود افشاکاری وسیع در سطح کشور و حساس شدن افکار عمومی در مورد دستگیری او با کمال تعجب هیچگونه برخورد مسئولی از طرف مقامات رسمی و نیمه رسمی بویژه از طرف رهبری و شورای انقلاب باینگونه حرکات مشکوک و توطئه آمیز نمیشود. دولت پس از سکوت سنگینش بطور خلاصه موضع میگیرد که اینها بدولت مربوط نیست. دادستان انقلاب اسلامی هم جز دروغ گفتن و توجیهات بی سرنوشت هیچ پاسخی نمیدهد. در این میان تنها نیرویی که با حرارت و دلگرمی تمام وارد معرکه میشود و بسا مسئولیت غیر قابل باوری به لجن مالی و حملات سر سخنان علیه سازمان مجاهدین خلق و مجاهد اسیر سعادتی می پسردهد،

"سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" است که چند ماه پیش با به عرصه سیاست گزارد. این توطئه بکوت و سپردن تسویه حسابها به دست عده ای جوجه فاشیست مذهبی که لبه تیز حمله را بسوی نیروها و عناصر مترقی و انقلابی مسلمان و غیر مسلمان، کمونیست یا دموکرات، یعنی کسانی که آزمایش خود را در دوران دیکتاتوری رژیم پهلوی پس داده اند، گرفته اند. چه معنایی میدهد؟ امروز برخلاف تصور، ضد انقلاب و خرابکار به کسی گفته میشود که در زمان رژیم شاه هم به این صفات محکوم شده بود. برچسب ضدانقلاب آنقدر کثرت یافته است که از تهرانی شکنجه گر تا سعادتی شکنجه شده را در کنار هم شامل میشود. این بخاطر برخورد دوگانه ایست که هم با عناصر ارتجاعی و هم با عناصر انقلابی میشود. آقای تهرانی تا حد یک شکنجه گر، مظلوم و مهربان و وظیفه شناس و حتی قاضی دادگاه معبود میکند و آقای محمد منتظری با حملات نظامی به فرودگاه و گرفتن خروجی اجباری، با زور و قلدری و بدست گرفتن نمایندگی حزب جمهوری اسلامی و دولت و ملت ایران و دولت و ملت لیبی و غیره موفق میشود از کشور خارج شود بدون اینکه معلوم باشد تحت چه ضوابط و روابطی چنین انعطافهای حاتم بخشانه ای مجاز می باشد. در حالیکه از طرف دیگر نه دولت نه رهبری و نه هیچ مقام دیگری، زمانی که حماد شیبانی و یا محمدرضا سعادتی را با اتهاماتی آنهم ناوارد و دروغ بعنوان "قاچاقچی و جاسوس" دستگیر میکنند، حتی زمره مجازات اعدام در مورد آنها پیش کشیده میشود عکس العمل نشان نمیدهند. شاید هستند انسانهای خوش باور و ساده پنداری که با تحت تاثیر تبلیغات و با عوامل دیگر نمی توانند چنین اجافات و بی عدالتی های حکومت عدل اسلامی را تشخیص دهند. ولیکن بسیاری از مردم آگاه و هوشیاری که از خود می پرسند: آیا رهبری و شورای انقلاب دولت و دادگاههای انقلاب، تا باین حد از امور جاری جامعه بی خبر و بی اطلاع

هستند؟! آیا از این قضایا و حوادث با اطلاع هستند ولیکن کاری از دستشان ساخته نیست؟! و یا اینکه زبانمان لال از همه چیز اطلاع دارند ولیکن خودشان را به کوچه علی چپ زده اند؟! و یا... دولت در قبال مسئله فوق اعلام میکند که هیچگونه دخالتی در دستگیری و بازداشت و یا بازجویی سعادتی نداشته است، بزم آقای طباطبائی سخنگوی دولت اصولاً این مسئله ربطی به دولت ندارد. روش دادستان انقلاب هم پس از آنهم اشکال تراشی های حقوقی و قانونی، با آن دروغهای آشنا، احتیاج به افشاکاری ندارد. اما آنطرف تر، با کمی توجه به نقش سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و کمیته "غیب" که مأمور دستگیری مجاهد سعادتی میشود به نفس توطئه و اهمیت سرکوبی نیروهای انقلابی پی می بریم. امروزه دیگر شکار انقلابیون به تفریح و سرگرمی و خود شیرینی های عده ای انقلابی نمآید؛ بلکه تا به لباس عوض کرده اند بدل شده است. (آریا مهر آسوده بخواب که یارانست زنده اند!!). چه کسانی فرمان شکار انقلابیون نظیر سعادتی را صادر میکنند؟ آیا واقعاً مسئله اصلی جاسوس گرفتن است؟ اگر اینطور است، بطور شد ظرف اینهمه سال و بخصوص پس از انقلاب یک نفر جاسوس سیا دستگیر و یا محاکمه نشد؟ آیا تاکید بر روی رابطه با شوروی چیزی جز بدنام کردن مجاهدین خلق و همچنین کمونیستهای صادق و انقلابی است؟ آیا اصولاً اگر چنین چیزی هم مطرح باشد چه کسی صلاحیت قضاوت عادلانه را خواهد داشت؟ قضاوت درباره سازمان مجاهدین و محمد رضا سعادتی نه در صلاحیت مشتی تفنگدار ماجراجو و مشکوک و یا سازمان های جدید الولاده ای که ماهیت آنها هنوز برای مردم روشن نیست، بلکه تنها در یک داوری عادلانه خلقی و انقلابی جایگزین امکانپذیر است. تا توجه به تاریخچه مبارزات انقلابی سازمان مجاهدین خلق و زندگی و شهادت حماسه آفرینانی چون رضائی ها، سعید محسن ها، بدیع زادگان ها، حنیف نژاده میهندوست ها، و همچنین مبارزات ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی کنونی این سازمان، هیچکدام از اتهامات منتسب به این سازمان نمی تواند کوچکترین خدشهای

با اعتبار و حیثیت آن سازمان وارد کنند. اتهام جاسوسی به سعادت، ابتدا توسط "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" در اطلاعیه شماره ۱۹ پخش گردید. این اطلاعیه قبل از آنکه مسئله "جاسوسی" سازمان مجاهدین خلق را در اذهان عمومی مطرح کرده باشد، به حساسیتی علیه کارگزاران این توطئه و شیوه مرموز و مشکوک چنین تدارکات مذبحخانه ای که هر روز علیه جریانات مترقی علم میشود، تبدیل شدو سوالات زیادی برای مردم مطرح کرد منجمله اینکه:

افراد این کمیته غیبی که هیچ مقام قانونی و شرعی مسئولیت آن را بعهده نگرفته است و خارج از کمیته های ۱۴ گانه عمل نموده و از طرفی مامورین آمریکایی سفارت هم بر آنها نظارت داشته اند، چه کسانی هستند؟

این کمیته چه رابطه ای با دادسرای انقلاب اسلامی دارد که قادر است پس از چهار روز از زمان دستگیری (۵۸/۲/۶) تا (۵۸/۲/۱۰) اجازه ملاقات به دادستان یعنی هادوی بدهد؟ این کمیته مرموز از ظرف چه قدرتی رهبری میشود که هیچ مقام رسمی و نیمه رسمی حاضر نمیشود درباره آن اقدامات خودسرانه اش سخن بگوید؟ همینطور است درباره "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" که بیش از چندین ماه از موجودیت آن نمیگذرد و دارای چنان قدرت و اختیاراتی است که اسناد و مدارک مربوط به حادثه اخیر را بدست گرفته و همه

مراجع رسمی دولتی و شرعی را تهدید میکند و میخواهد بتنهایی وارد میدان شده و "حقایق" را برای خلق روشن کند. از این بالاتر اینکه بدون اجازه و ترس از مقامات ذی صلاحیت مستقلا به نشر خارجی این باصطلاح اسناد اقدام می نماید. رابطه این سازمان با آن کمیته غیبی چیست؟ بقول معروف "هرچه بگندد نمکش میزنند" وای به روزی که بگندد نمک. زمانیکه مرز بین قاضی و متهم، قضاوت و اتهام، مخدوش میشود میبایست قبل از همه این مرز را شناخت و تعیین کرد. تا سوالات فوق برای توده های مردم روشن نشود چگونه میتوان به صحت ادعاها و احکامی که از طرف مقامات و منابع ناروشن و حتی مشکوک صادر میشود اطمینان داشت، حال بفرغ محال، گیریم که مجاهد محمدرضا

سعادت جاسوس احبسی یعنی روسها باشد اثبات این مسئله جز از طریق مراجع و مقامات صلاحیتداری که نمایندگان حقیقی مردم باشند، واقعی و عادلانه نخواهد بود. چنین اتهامی تنها از طریق یک دادگاه خلقی و آزاد، بدون هیچگونه شکنجه و آزار و زدوبند های پشت پرده قابل رسیدگی و بررسی است، در غیر این صورت قادر نیست که انسانی، قانونی و حتی شرعی باشد. ولی دادگاههای کنونی چگونه عمل میکنند؟ در مورد انقلابیون چه برخوردی دارند؟ آن کدام مرجع قانونی یا شرعی است که دستگیری مخفیانه و شکنجه و بازجویی و اقرار گرفتن های آریامهری را تجویز میکند؟ نکند که دادگاههای نظامی و ساواکی دوران طاغوت هنوز خبر ندارند که انقلابی صورت گرفته است و کماکمان به کار خود ادامه میدهند؟

تا زمانی که توده های ستمدیده و دادخواه و آگاه در صحنه مبارزه حضور دارند حقایق را نمی توان کتمان کرد، پشتیبانی توده های عظیم مردم از سازمان مجاهدین و مجاهد اسیر سعادت و اعتراض به اتهامات و اجافات دست اندرکاران امور و علیه توطئه های خائنانه ای که در کار است، حمایت آیت اله طالقانی، زنجانی و سخنرانی مادر قهرمان رضائی ها، تحصن خانواده های مجاهدین و راهپیمایی چند صد هزار نفری همه و همه سند بیگناهی مجاهد اسیر و خیانت انقلابی نماها و توطئه های زیرکانه عوامل داخلی و خارجی امپریالیسم می باشد.

بنابراین در اینجا اگر محاکمه و قضاوتی هم در میان باشد قبل از همه محاکمه توطئه گران و انقلابی نماهایی که خود را در مقام قضاوت قرار داده اند مطرح است و این قضاوت دیر یا زود در پیشگاه خلقهای قهرمان ایران صورت خواهد گرفت.

و اما برخورد ما به سازمان مجاهدین و مسئله رابطه سعادت با شوروی اصولا به صورت دیگری مطرح است.

هر سازمان انقلابی بر حسب شرایط و موقعیت سیاسی جامعه خود و جهان، ارزیابی از نیروهای دوست و دشمن، نیرو و توان سازمانی و بسیاری عوامل دیگر، صیقل میگیرد. است که به برقراری روابط با سایر احزاب و دولت ها بپردازد.

از آنجائیکه برقراری چنین روابطی جز بمعنای استفاده و بهره مندی از امکانات و شرایط بیشتری برای نیل به هدف اصلی یعنی منافع و مصالح انقلابی توده های زحمتکش جامعه نیست، بنابراین هرگونه کجروی و انحراف از این هدف به هر دلیل و انگیزه ای پسندیده و قابل قبول نخواهد بود. سرنوشت جریاناتی نظیر حزب توده و امثال آن (سازمان انقلابی حزب توده) آئینه تمام نمای انحراف از اصول و ضوابط فوق می باشد. این انحرافات تاکنون با تزهای ارتجاعی نظیر همزیستی، مسالمت آمیز و تزسه جهان به نهایت خود، یعنی سازش با امپریالیستها و دشمنان درجه اول خلقهای جهان رسیده است و تقریبا کلیه روابط و ضوابط ارتجاعی مناسبات سرمایه داری را بکار می گیرد تا با اصطلاح به سوسیالیسم خود جامعه عمل بیوشانند.

متأسفانه تاکنون نه چین و نه شوروی هیچکدام به اصول انترناسیونالیسم کارگری وفادار نمانده اند. رابطه آنها با کشورهای در حال انقلاب همواره نه بر پایه پیشبرد سوسیالیسم در سطح جهان، بلکه همیشه بر اساس منافع ناسیونالیستی خود بوده است. برای جریانات انقلابی در هر کشوری، ارتباط با جریانات و دولتهای دیگر بسته به نوع نزدیکی و توان آن، نوع نیازها و همکاریها و بسیاری عوامل دیگر، امری درخور توجه میگردد. نزدیکی این سازمانها با احزاب و دولت های دیگر در درجه اول بنا بر مواضع طبقاتی و ایدئولوژیک آنها فرق میکند. امپریالیستها یعنی کسانی که در فارت و چپا و منابع طبیعی و نیروی انسانی به سرکوب جنبش های انقلابی و غیره میپردازند در ردیف دشمنان درجه اول خلقها و آماج حملات نیروهای انقلابی میباشند، هیچگونه روابط همکاری سیاسی و غیره نمیتوانند بین آنها مطرح باشد. در مقابل کشورها و احزاب یا سازمانهای پیشرفته یا مترقی قرار دارند که همواره در مقابل تهاجم نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی به حمایت و پشتیبانی و کمک های نظامی، امنیتی، مالی و غیره به سازمانهای انقلابی میشتابند. روابط سیاسی و مبادله کمهای نظامی مالی اطلاعاتی و غیره جزو وظایفی مابین آنهاست. در این میان سازمانها و احزاب

دشمنان درجه اول و فوری و نه بعمان نیروهای انقلابی و مترقی شناخته میشوند. اتحاد جماهیر شوروی از این جمله است. برخورد به رابطه با چنین کشورهایی بایستی دوگانه باشد. از طرفی استفاده از تضام آنها با امپریالیستها و امکاناتی است که آنها می توانند در اختیار جنبش بگذارند از طرف دیگر عدم اعتماد و حفظ کامل استقلال و آزادی عمل و نسردن هیچگونه تعهدی است که بتواند خلاف مصالح جنبش مسرود سوء استفاده قرار گیرد. مسلماً از آنجائیکه آن رابطه انترناسیونالیستی و سالم را با این دسته از کشورها نمیتوان ایجاد نمود بنابراین سطح همکاریها بدرجسه بسیار پائین و نازلی محدود میشود.

ایجاد رابطه با چنین کشورهایی همیشه با خطراتی همراه است که می بایستی با دقت و صداقت و مسئولیت انقلابی بدان توجه داشت.

یکی از نکاتی که لازم است مورد توجه قرار گیرد، میزان وحدت و تشکیلاتی و قدرت توده ای و سیاسی آن جریان است که میخواهد به برقراری چنین روابطی بپردازد. مسلماً یک سازمان با تشکیلات و امکانات محدود قادر نخواهد بود که از نفوذ عوامل دشمن و رخنه کردن سازمانهای عریض و طویل مقابل بدخل خود در امان باشد. یک سازمان محدود و کوچک انقلابی همواره در مقابل روابط غیرقابل کنترل سازمانها و نیروهای قدرتمند خارجی ضربه پذیر خواهد بود. نتیجه یک چنین روابط نابرابری جز بلعیده شدن و به زائده تبدیل گردیدن جریانات کوچک نخواهد بود و بنابراین چنین گروههایی و سازمانهایی باید مطلقاً از ایجاد چنین روابطی خودداری کنند.

نکته مهم و کلیدی دیگری که ممکن است یک جریان انقلابی را از مسیر انقلابی خارج نماید، مخفی نگاهداشتن اسرار و روابط محرمانه با نیروها و قدرتهای دیگر از انظار و افکار توده هاست. مستور و پوشیده نگاهداشتن روابط و اسراری که اهمیت امنیتی خود را از دست داده اند، جز ترس از توده ها، روحیه محافظه کارانه، بازگذاشتن دست در سیاست بازی و مانور و بالاخره خیانت به مردم نیست. تنها راه سلامت و رشد انقلابی سازمانها و احزاب مترقی بازگفتن حقایق و نرسیدن از واقعیات و در نتیجه

شرکت دادن بلافاصل توده ها در کلیه شئون رهبری مبارزه و جلوگیری از نضج گرفتن مراکز فساد و جاسوسی و باندبازی، ظهور قدرتهای اسرار آمیز و بسیاری ضایعاتی است که همه ناشی از مناسبات کثیف جامعه سر- مایه داری است. نکات فوق اشارات بسیار کلی و مختصری بود در باره معیارهای روابط بین المللی سازمان های انقلابی که بطور کلی در گزارشی که سازمان مجاهدین خلق ایران در دفاع از نمود و تیرئه مجاهد اسیر محمد رضا سعادت خطاب به توده ها در اختیار افکار عمومی قرار دادند اگرچه به اشاره ولیکن درستی بدانها برخورد شده است. ولیکن با وجود این چند نکته قابل ملاحظه در این گزارش مشهود بود که لازم به تذکر است.

اول اینکه سازمان مجاهدین بنا بر مسئولیت و وظیفه ای که در قبال توده ها دارد، حفظ رابطه فکری و احساسی با توده های مردم را از طریق آگاه نمودن آنها از واقعیات، دخالت دادن آنها در سرش و جنبش و آموختن درس ایستادگی و مقاومت در برابر ارتجاع مهاجم و الزام آور مینماید. ولیکن ظاهراً این گونه بنظر میرسد که در مسئله دستگیری مجاهد سعادت، سازمان برای مدت طولانی سکوت اختیار کرده و فقط پس از انتشار با ملاح " اسناد جاسوسی " از طرف سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در پاسخگویی به اتهامات فوق و افشای متقابل توطئه گران و برخورد دولت و دادستان انقلاب قاطع و مسلط برخورد کرد. این امر که بعلمت اجتناب از مسئله آفرینی صورت گرفته در عمل ممکن است به عکس خود تبدیل شده و موجب سلب اعتماد مردم شود.

سازمان مجاهدین همانطوریکه به درستی از نسبت جاسوسی به عضو خود رفع اتهام کرد ولیکن در مورد ارتباط خود با شوروی و آنهم در زمانی که این کشور روابط حسنه با رژیم متغور شاه داشت، توضیح قانع کننده ای نداده است. در گزارش آمده است " اما در رابطه با کشور شوروی از آنجا که ما در دوران شاه سیاست این کشور را با رژیم ایران محکوم میشناختیم هیچ ارتباطی برقرار نکردیم. الا اینکه در سال ۱۹۷۲ در معیت و با سفارش برادر پاس عرفات یکی از اعضای ما به آن کشور

رفت. هدف از این سفر آشنائی با اوضاع و احوال و سیاست شوروی در قبال ایران، بود. " برای مردم روشن نیست که منظور از این سفر چه بوده است؟ آیا این یک ماموریت برای سازمان بوده یا صرفاً دیدار شخصی یکی از اعضای سازمان. اگر این یک ماموریت از طرف سازمان محسوب میشده باشد چه کسانی تماس گرفته شده و منظور از آشنائی با اوضاع و احوال و سیاست شوروی در قبال ایران در این رابطه مشخص چه معنایی دارد. آیا سفارش یا سرعفات میتواند چنین رابطه ای را توجیه نماید؟ مسئله اینست که دولت شوروی در آن زمان ضمن تائید رژیم شاه از او پشتیبانی میکرد است، چه رابطه ای مجاهدین را به تماس با آنها قانع کرده است؟ بعلمت وجود این ابهامات در حال حاضر نمیتوان قضاوتی در ریا تائید این مسئله کرد. امیدواریم سازمان مجاهدین در آینده این مسائل را روشن کند و همچنین مطالب دیگری را که در این رابطه وجود دارد (مانند ارزیابی کنونی سازمان از قضیه سال ۷۲) مطرح نماید چون همانطور که میدانیم اینها مورد سوء استفاده عناصر ارتجاعی قرار گرفته است. بنابراین این گونه مسائل که زمان طرح آن فرا رسیده و با ملاحظات امنیتی آن از بین رفته لازم است که از طرف سازمان برای آگاهی توده ها در اختیار گذارده شود. در ررتیکه سازمان مجاهدین با آنهمه سوابق مبارزه انقلابی و ادامه نبرد متهورانه ضد امپریالیستی که در اوسراغ داریم، با رابطه ی نزدیک و عمیق تر نسبت به توده ها سخن بگوید و ضمن افشاء گری قاطعانه به آگاه نمودن مردم اهمیت بیشتری بدهد، مسلماً کلیه ابهامات و سئوالات طرح شده در اذهان مردم و بویژه نیروهای آگاه و مترقی محسوس گردیده و گردوغبار اتهامات ناروا که در این شرایط حساس بیش از همه برپیکر آن سازمان مبارز نشسته است زدوده شده و چهره درخشان و سرخ فام سازمانی که از خون میهن پرستان راستین این مرز و بوم رنگ گرفته است همواره پایدار خواهد بود.

رياست جديد ساواک و رکن دوم

مصطفی چمران در ریاست ساواک قرار میگیرد.

ساواک، این مخوفترین دستگاه پلیسی و تفتیش عقاید جهان، که سالها سال عهده دارسرکوب جنبش انقلابی ایران بود، دوباره و بهمت دولت موقت انقلابی! تجدید سازمان یافت، و مصطفی چمران، مسئول تشکیلات سازمان لبنانی "امل" با حفظ سمت در آن تشکیلات به ریاست این اداره و رکن دوم ارتش منصوب گردید.

طبق اطلاعات موثق دیگر، تا بحال اداره سوم و هشتم ساواک نیز تجدید سازمان یافته و عدهای از زیردست ترین مامورین ساواک آریا مهری، دوباره به خدمت فراخوانده شده اند و برخی دیگر از مامورین در خدمت کمیته های تحقیق و بازداشت، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و کمیته های امام قرار گرفته اند. از آن جمله اند... جهانبگیری، رئیس سابق ساواک منحل گنبد که خود را وادار به دادگاه انقلاب مراجعه نموده و پس از چند روز با اصطلاح تحقیق بنا بر این تشخیص که او با مردم "همکاری" نموده، آزاد شده و امروز همراه سید مرتضی موسوی ساواکی فعاله در کمیته مستقر در سفارت آمریکا با انجام وظیفه مشغول است. جهانبگیری کسیست که رد پای او در دستگیری مجاهد مبارز محمد رضا ساداتی نیز مشاهده گردید.

این سؤال که چگونه ساواک ضد مردمی با آب تطهیر بیکباره اسلامی و مردمی می گردد، نکته ای است که باید زمامداران جدید بدان پاسخ گویند. این زمامداران هستند که باید روشن نمایند که چگونه دستگاه مخوفی که حدود بیست سال ترور و اختناق را بر سر آرایران گسترانده بود میتواند مردمی یابد و در خدمت انقلاب قرار گیرد. با توجه به زمینه سازیهای قبلی امیرانتظام در مورد لزوم تجدید حیات ساواک برای فعالینهای ضد جاسوسی بین دولت است که باید روشن نماید که چگونه قادر خواهد بود که عملکرد پلیس سیاسی که بدست جاسوسان خارجی بوجود آمده را صرفاً محدود به تعقیب جاسوسان نماید؟

آنچه طبیعی و درخور توجه است جهت یابی مشخص ضد کمونیستی ساواک جدید است، که گویا تحت نام "سازمان تدو م انقلاب" فعالیت میکند. اگر در گذشته ماموران جاسوسی سیا و موساد هدایت و رهبری ساواک را بعهده داشتند، امروز کسانی چون مصطفی چمران "شخصیت" مبارز ضد کمونیست و همکار نزدیک موسی صدر، در رهبری این سازمان "جدید" التاسیس قرار گرفته اند.

مصطفی چمران که سابقه او برای بسیاری از مبارزین ایران شناخته شده است در سمت جدید با حفظ سمت در رهبری تشکیلات ارتجاعی "جنبش امل" لبنان و با همکاری متخصصین معلوم الحال آن سازمان در حال سازماندهی ساواک جدید میباشد.

مصطفی چمران، شخصی است که ضمانت خروج فضاحت آمیز محمد منتظری را از فرودگاه مهرآباد نمود. وی رئیس سابق مدرسه شیعیان جنوب لبنان است که بودجه آن توسط دولت ایران و شخص منصور قدس سفیر سابق ایران در لبنان و مسئول ساواک پرداخت میگردد. وی کسی است که بعزت نفوذش در تشکیلات امل از مسیحیبن اصلی واقعه دردناک سقوط تلزعترونیه در طول جنگ داخلی لبنان بوده است. چنین شخصی امروز بر میسند نصیری معدوم قرار گرفته، تا با دیگر این سازمان پلیسی را تجدید حیات دهد.

آیا وجود شخص چمران و دیگر مسئولین امل در راس سازمان امنیت جدید، امری تصادفی است؟ آیا همکاری دولت ایران با امل، سازمانی که بعزت وابستگی بی چون و چرایش به عربستان سعودی و سوریه مورد تنفر بوده های مردم عرب است، صرفاً ناشی از عدم شناخت بازگان از شاگرد قدیمی اش، دکتر چمران است؟ آیا دولت جدید نمیداند که جنبش ملی لبنان، علیرغم فشارهای بسیار تا بحال این دارودسته ارتجاعی را بر سمیت شناخته و هیچگونه همکاری را با آنان در جنوب لبنان جایز نمیشمارد؟

آیا گردانندگان رژیم کنونی نمیدانند که جنبش امل و شخص چمران در رابطه ای بسیار نزدیک با فаланژهای لبنانی قرار داشتند و شب حمه فаланژها به نیجه به بهانه نفوذ وسیع نیروهای چپ در نیجه آنجا را یکسره به ارتجاع لبنان تقدیم نمودند؟

آیا آقایان نمیدانند که تا این لحظه از وجود نمایندگان امل در "رهبری نیروهای مشترک جنبش ملی لبنان و جنبش مقاومت فلسطین" خبری نیست و چمران و دوستانش نظاره گرمفعول و حتی کار- شکن در مبارزات ضد امپریالیستی و ضد صیهونیستی توده های زحمتکش فلسطین و لبنان میباشد؟

بنظر ما جواب این سئوالات برای همه گردانندگان حکومت جدید روشن است. هستند بسیار کسانی که امروز براریکه قدرت سوارند، و تا دیروز خود شاهد جنایات این دارودسته بوده و حتی علیه آن قلمفرسایی میکردند. بسیارند اشخاصیکه خود در لبنان از نزدیک در جریا امور بوده و بر کلیه زدوبندهای مشکوک با ند چمران نظارت داشتند.

اگر اینان امروز مصلحت اندیشانه سکوت کرده اند و لباز لب نمیگشایند، هستند کسانی که با دلائل کافی خیانت گذشته امل را به جنبش ملی لبنان و انقلاب فلسطین افشاء نمایند و نگذارند که گردانندگان آن اکنون در راس سازمان مرتجعی چون ساواک، استبداد را مجدداً در ایران برقرار نمایند.

مادولت موقت و شخص مهندس بازگان را مسئول تجدید حیات ساواک دانسته و اعلام مینمائیم که با تمام قدرت در افشاء این سازمان مخوف پلیسی و گردانندگان آن برخوایم خاصیت و خطرات آنرا هم متحمل میشویم و با آن مقابله میکنیم. آقای دکتر مصطفی چمران، مسئول تشکیلات سازمان ارتجاعی امل و رئیس جدید سازمان امنیت و اطلاعات کل کشور باید بدانند که مبارزینی که با ساواک آریا مهری و موساد و سپاه جنگ پرداخته و از آن مبارزه پیروز در آمدند، از مبارزه علیه اونیز ابائی ندارند و تارهای کاملاً ایران از بند استعمار و استثمار به مبارزه خویش ادامه میدهند.

حزب توده، گامی

هنگامیکه حکومت دموکراتیک مصدق بر سر کار بود حزب توده با آن

"یکی از این دوشی، که ما آنرا دموکراسیم انقلابی مینامیم، مبارزه با امپریالیسم و در آن امپریالیسم آمریکا راه هدف اصلی خود قرار داده و با تعقیب اعمال امپریالیسم و ارتجاع، از طریق کمیته ها و پاسداران محاکمه

شان در دادگاههای انقلاب، قصد ریشه کن کردن امپریالیسم را دارد، تا از این طریق بتوان جامعه ای را بنا کرد که در آن نقش اساسی بر عهده توده ها، یا به بیان امام خمینی مستضعفین باشد. چنانکه دیده میشود، امام خمینی بطور کلی منعکس کننده این خط مشی است." (مردم دوره هفتم، سال اول، شماره ۲۳- پنجشنبه ۱۷ خرداد ۵۸)

"خط مشی دوم، که همان مشی سیاسی بورژوازی لیبرال است، ظاهراً آزادیهای دموکراتیک را محور مبارزه خود قرار داده ولی در واقع ضد احیاء سرمایه داری و ایستادگی در ایران دارد." (همانجا)

نویسنده با استعداد روزنامه مردم در این مقاله به یک شگرد سیاسی مبتذل پناه میبرد و عمداً مبارزه علیه امپریالیسم و ریشه کن کردن آن را به حد "تعقیب اعمال امپریالیسم و ارتجاع" و "محاکمه شان" تنزل میدهد. این عمل عامدانه انجام میگیرد تا هم نویسنده با استعداد خود را درگیر بحث ضروری لازم محدودیتهای خرده بورژوازی در مبارزه ضد امپریالیستی ننماید، و هم با ذکر عباراتی مانند "تعقیب" و "محاکمه" "کمیته" "پاسداران" و "دادگاهها" در ذهن خواننده، خشونت را با استبداد مترادف گردانند و عدم وجود "دمکراسی" را امری طبیعی جلوه گر سازد. اما آنچه را که نویسنده یا نویسندگان

مواضع متناقض و اپورتونیستی که بر حسب شرایط روز تغییر و تبدیل یافته اند، در حقیقت موضع گیری امروز حزب توده در مورد مسئله خرده بورژوازی و فاشیسم، نه تنها ناشی از برداشت تئوریک غلط آنان از شرایط جامعه است، بلکه بیش از آن نشانه دهنده اپورتونیسم حاکم بر حزب توده میباشد.

بعبارت دیگر مشی سیاسی بدبینان یک تحلیل تئوریک از شرایط جامعه اتخاذ نگشته، بلکه بالعکس "تحلیل تئوریک" در خدمت توجیه مشی سیاسی قرار گرفته است.



حزب توده و مسئله آزادیهای دموکراتیک

حزب توده برای مقبول جلوه دادن خویش و نشان دادن همسوئی مبارزاتی اش با حزب حاکم، حزب جمهوری اسلامی و دیگر منشعبات آن - کمیته ها، پاسداران و دادگاههای انقلابی - از هر فرصتی سود میجوید تا پیشینه نادرست حزب در مورد جریانهای ملی شدن صنعت نفت و مبارزات ملی سالهای ۲۹-۳۲ زمانی که مصدق را عامل امپریالیسم میدانستند - را به پوشاندن و از طرف مراجع، بمثابه حزب رسمی "طراز نوین طبقه کارگر" مورد قبول افتد. و این عمل دقیقاً ادامه برخورد گذشته حزب توده و روی دیگر همان سکه است. این حزب برای موجه جلوه دادن روش خویش کار را بدانجا رسانده است که در حقیقت لزوم مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک، و این امر که حل مسئله دموکراسی در ایران جدا از مسئله مبارزه علیه امپریالیسم نیست را به سکوت برگزارد و میگوید تا زمانه را بردوش کسانی میکوبد که حل مسئله دموکراسی را جدا از حل مسئله امپریالیسم یعنی سرمایه داری جهانی نمیدانند. حزب توده معتقد بوجود دوشی سیاسی در جامعه است:

از جمله جریانهای انحرافی درون جنبش کمونیستی، حزب توده است. حاکمیت مشی خرده بورژوازی بر رهبری این حزب از همان آغاز فعالیتش، و وابستگی بی چون و چرای کمیته مرکزی به سیاستهای مدکارگری رهبران شوروی و پراچیک ۲۲ ساله این حزب، مبارزه با دارودسته کمیته مرکزی که خود را به ناحق ادامه دهنده حزب کمونیست ایران میدانند و امروز لقب وزین "حزب طبقه کارگر" را بدنبال خود میکشد، از جمله وظائف اساسی مارکسیستهای در زمینه مبارزه ایدئولوژیک میباشد.

اما آنچه در این زمینه مهم است، نه صرفاً برشمردن خیانتهای سابق کمیته مرکزی و اثبات آن، بلکه مهم تر از آن، افشای مشی توده ایستی، مشی رویزیونیستی و سازش طلبی است که نه صرفاً در حزب توده، بلکه در بسیاری از جریانات سیاسی جنبش چپ که هیچگاه بطور قطعی از مشی "توده ایستی" نرسیده اند وجود دارد. در حقیقت مبارزه با رویزیونیسم از کذر افشای موارد مشخص جهان بینشی "توده ایستی" میگذرد و تنها با انتقاد براندیشه های سازش طلبی است که میتوان جنبه ای از مبارزه ایدئولوژیک را در درون جنبش کمونیستی ایران سازمان داد و گامی مستحکم در راه تدارک انقلاب اجتماعی ایران برداشت.

از اینروست که ما در این شماره یکی از وجوه اساسی نظریات فعلی حزب توده را در مورد خرده بورژوازی ایران به نقد گذاشته ایم، تا نشان دهیم آنچه را که این حزب امروز بعنوان توجیه تئوریک برای دنباله روی خود از جریانهای مذهبی ارائه میدهد و تا آنجا پیش می رود که بدون روشن بودن محتوای جمهوری اسلامی بدان رای میدهد و تهاجم نیروهای انحراف طلب به مطبوعات را موجه جلوه می دهد تا چه اندازه بی اساس است.

نکته ای را که در نقد مشی حزب توده باید در نظر داشت اینست که این حزب به طبیعت خلعت فرصت طلبانه اش - هیچگاه مواضع سیاسی استواری را دنبال ننماید. انتشارات سالهای اخیر حزب توده، که برخی اخیراً بطور ناقص و تحقیر چاپ شده اند، انبانی است از

گر در سر اشیب سقوط

ت میکرد امروز که سلطه جویان بساط اختناق میگسترند حزب توده با آنان همکاری میکند.

گان "مردم" اساسا بدان نمی پردازند ، در حقیقت جنبه دیگر این "کمیته ها" و "پاسداران" و ... نقش هدم کراتیک است ، که نه در خوشنیتان علیه ارتجاع بلکه در خوشنیتان علیه نیروهای مردمی نهفته است . بیجهت نیست که کیانوری در مصاحبه مطبوعاتی اش اعلام نموده که " این کمیته ها در جهت دمکراتیک کردن مملکت ، در جهت مبارزه با عوامل رژیم سابق و در جهت ریشه کن کردن دشمنان انقلاب ایران ، نقش بسیار مهمی ایفا کرده اند و میکنند " (مردم دوره هفتم ، سال اول)

برای این نویسندگان کافی است که به اخبار روزانه نگاهی بیاندازند و پامال شدن حقوق دمکراتیک مردم در موارد مختلف را برای العین ملاحظه فرمایند . .. کافی است که به بررسی حوادث گنبد ، سنج ، نقده و خوزستان بپردازند تا بتوانند رد پای انحصار طلبی نیروهای حاکم را ملاحظه فرمایند . کافی است به بررسی عملکرد کمیته ها ، به قوانین "دائگاه" انقلاب به لایحه مطبوعات و ... بپردازند و رد پای " دمکراتیسم انقلابی " حکام جدید را ملاحظه فرمایند . کافی است که خطابه های امام خمینی را مورد ملاحظه قرار دهند تا علل انحصار طلبی را - حتی در یکسال گذشته فعالیت سیاسی ایشان در تبعید - ببینند . آیا این اعمال انحصار طلبانه ضرورت مبارزه علیه امپریالیسم است ، یا بالعکس نشانه هایی از تسلزل و تردید واقعی در مبارزه عملی علیه امپریالیسم و جلوگیری از رشد و نفوذ نیروهای که واقعا خواستار مبارزه علیه امپریالیسم اند ؟ چه نیرو یا نیروهایی هستند که از تصفیه کامل ارتش ، از متلاشی کردن سیستم اطاعت کورکورانه و افسریت و ساختن شوراهای ارتشی ، سر باز میزنند ؟ آن کدام نیرو است که درهای سپاه چالهای اوین را مجدداً بروی مبارزین باز نموده

و تظاهرات کارگران در اصفهان را به گلوله می بندد ؟ آیا اینها همگی صرفاً اقدامات عناصر غیر مسئول کمیته ها است و یا اینکه ناشی از ماهیت غیر دمکراتیک کمیته ها می باشد ؟ باید از حزب توده پرسید که آیا این فرصت طلبی نیست که شما بدینگونه چشمها را بر حقایق می بندید و مردم را فریب می دهید ؟

شما از کسانی بعنوان دمکرات انقلابی نام میبرید که نه تنها تاب تحمل شنیدن نظرات دیگران را ندارند ، بلکه از هر فرصت برای ضربه زدن به نیروهای دیگر انقلابی استفاده میکنند .

براستی اگر دمکراسی انقلابی اینچنین است ، باید فاتحه حقوق دمکراتیک را برای همیشه در این جهان خواند ، گردانندگان رژیم نه تنها دمکرات نیستند ، بلکه اساساً به لزوم دمکراسی نیز معتقد نیستند ؟ به مانیفست اینان یعنی "ولایت فقیه" مراجعه نمائید تا معنای دمکراسی را دریابید ، آنرا ورق زنید تا برای العین ببینید ، در دید رهبران امروزی جامعه مردم به گوسفندان و رهبران به شبان تفسیر گردیده اند . و شما بشاره مشاطه گر بزم دیگران این سلطه جوئی را بصورت دموکراتیسم انقلابی بخورد مردم می دهید .

بدین طریق حزب توده با مشخص کردن دو مشی " دموکراتیسم انقلابی " و " بورژوازی لیبرال " صرفاً به وجود دو جریان سیاسی اجتماعی در جامعه ایران معترف است . جریانهایی اجتماعی خرده بورژوازی و جریانهایی اجتماعی بورژوازی وابسته ، این تحلیل حزب توده ، حزبی که خود را نماینده طبقه کارگر ایران میدانند نشان میدهد که اساساً این حزب وجود یک جریان سوم اجتماعی ، جریان مستقل جنبش کارگری را نفی نموده و سرکردگی جریانات خرده بورژوازی را بجا میخرد و خود را درست در اختیار مشی باصلاح " دموکراتیسم انقلابی " گروه حاکم قرار میدهد و با تحلیل نادرست " انقلاب دمکراتیک"

هژمونی پرولتاریا را به فراموشی میسپرد و علت وجودی خویش را به مثابه " حزب طبقه کارگر " فراموش میکند .

این دیگر از بدیهیات مبارزات سیاسی است که جریانات اجتماعی ، حتی در جنبش ترین شکل خویش نطفه هایی از جریانات خاص طبقاتی را در بردارند . مبارزه برای کسب هژمونی سیاسی از جانب نیروهای اجتماعی حتی در عمومی ترین جنبشهای توده ای نیز وجود دارد ، اگر این درست است که توده وسیع مردم بعلمت مواضع ویژه شان در روند تولید ، به طبقات متمایز اجتماعی تقسیم میگردد و هر یک خواستار تثبیت منافع طبقاتی خویش است ، پس این امر نیز صحیح است که در مبارزه اجتماعی ، حدود این تمایز طبقاتی در اشکال ویژه سیاسی نیز روشن گردد . منحصر کردن جریانات اجتماعی ایران به دو جریان بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی در حقیقت مخدوش کردن رابطه جنبش مستقل کارگری با جریانات اجتماعی دیگر است . وجه تمایز پرولتاریا در امر تولید - فاقد بودن هر گونه مالکیت بر وسائل تولید - لزوماً در صحنه مبارزه سیاسی نیز تاثیر نهاده و مبارزه این طبقه را از سایر طبقات اجتماعی مشخص مینماید .

کافی است که به حوادث چند ماهه اخیر نگاه کنیم تا بخوبی ردیای طیف مستقل جنبش کارگری را دریابیم و برای العین ملاحظه کنیم که جامعه انقلابی ایران نه تنها شاهد دو جریان اجتماعی ، بورژوازی و خرده بورژوازی بلکه شاهد جریانات اجتماعی سوسیالیستی یعنی جنبش مستقل کارگری نیز میباشد .

راه دور نرویم به بارزترین نمونه این تمایز اشاره می کنیم . به تظاهرات اول ماه مه ، تظاهراتی که سرتاسر ایران را دربرگرفت و نیروهای مختلف اجتماعی صف آرائی طبقاتی خویش را در آن به منصفه ظهور گذاشته ، نگاه کنیم . بورژوازی لیبرال صرفاً با دادن چند اعلامیه گریبان خویش را خلاص نمود و به ذکر تاریخی از مبارزات پرداخت و بیش از آن نیز انتظاری از بورژوازی نمیرفت . خرده بورژوازی مذهبی راست و نیروهای جنبش کارگری مستقل از بدیدگر دست به تدارک وسیع تظاهرات سرتاسری زدند و هر یک با شعار و صف خاص خویش به میدان آمدند

شعار اساسی خرده بورژوازی راست مذهبی شعار "اسلام پیرو است، کمونیسم نابود است" و شعار اساسی نیروهای مستقل کارگری شعار معروف، "اتحاد، اتحاد، زحمتکشان اتحاد" بود. جالب آنکه صف حزب با صلاح وفادار به اصول مارکسیسم - لنینیسم حزبی که خود را حزب طراز نوین طبقه کارگر میدانند و علی القاعده میباید در چنین روزی به برگزاری تظاهرات مستقل کارگری اقدام نماید به تظاهرات حزب جمهوری اسلامی ملحق شد! و همصدا با آنان و تحت شعارهای آنان به راه پیمایی پرداخت. حال حزب توده اسلامی چگونه می خواهد "انقلاب دموکراتیک" را به پایان رساند و سپس ایران را بسوی سوسیالیسم رهبری نماید، چیزی است که باید از کیانوی و رفسنجانی مشترکا پرسید. جواب آنان نیز روشن است: "آیت الله خمینی رهبر مستمعین است و باید همیشه با توده ها بود بنا بر این باید رهبری خمینی را نیز پذیرفت" حال مبارزه مستقل پرولتاریا را به کجا باید محول نمود، سوالی است که کیانوی

آنها به بهشت حواله میدهد زیرا عواقب مبارزه امروزی مستقل پرولتاریائی را جهنمی میداند که به پیروزی بورژوازی لیبرال میانجامد.

بد نیست از زبان رهبران حزب نیز جواب مستقیم سوال را بشنوید. در مصاحبه ای بنا تهران مصور شماره ۳۱ بتاريخ ۲۵ خرداد ماه در مقابل این سوال که "آقای کیانوی گفته است که یکی از دلائل این کار این بود که مذهبی ها اکثریت دارند به نظر شما این موضوع درست است؟ اسکندری پاسخ میدهد "من وارد نیستم نمی دانم. بعنوان یکی از اعضای هیئت اجرائیه حزب باید از جریانات اطلاع داشته باشم، اما در این مورد وارد نیستم و از چگونگی اتخاذ تصمیم در این باره اطلاع ندارم. بهر حال باید کوشید که از هر حرکتی که در درون نیروهای خلقی و دموکراتیک ایجاد شکاف میکنند اجتناب کرد حزب ما باید سیاست متحد کننده و جمع کننده داشته باشد. این نظر مشخص من است"

بجز این توجیه "تئوریک حزب صرفا" با اشاره به وجود این دو جریان در مبارزه ختم نمیگردد، بلکه از جانب دیگر - و این بار نیز

برای توجیه مواضع سیاسی اشان بطور مگنیک مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک را از مبارزه علیه امپریالیسم جدا دانسته و معتقد است که "ولی آیا آنکه میان مبارزه علیه امپریالیسم و مبارزه در راه دموکراسی پیوند وجود دارد و مبارزه علیه یکی بدون مبارزه علیه دیگری میسر نیست. در مراحل برهه های مختلف انقلاب بسر حساب و احوال مشخص، یکی از دو مبارزه میتواند برجستگی بیشتری پیدا کند. این برجستگی ناشی از آن است که کدام یک از تضادهای جامعه ایران (تضاد با امپریالیسم و عمال داخلی و تضاد با رژیم استبدادی) خطت تضاد عمده را بخود میگیرد. در شرایط کنونی، که بساط دیکتاتوری شاه مخلوع برچیده شده، تضاد با امپریالیسم همچنان بصورت تضاد عمده باقی میماند و باین جهت مبارزه علیه امپریالیسم، هنوز برجستگی بیشتر دارد ولی تیز مبارزه باید علیه این دشمن غدار متوجه باشد" (مردم - دوره هفتم سال اول - شماره ۲۳)

"برهه های مختلف انقلاب" و "اوضاع و احوال و شرایط مشخص" در اینجا یکا بربرده میشود تا لزوم مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک بمعنای وسیع کلمه - نفی گرد و با عمده شان دادن "تضاد با امپریالیسم و عمال داخلی آن" مسئله انحصار طلبی نیروهای حاکم مسکو ت گذاشته شود

رهبران حزب توده برای تحریف واقعیت و عملی نشان دادن تزهایشان، مقوله تضاد با استبداد و تضاد با امپریالیسم را در یک رده قرار میدهند تا بتوانند مصادقانه نتیجه گیری نمایند که حال که رژیم شاه سرنسگون گردیده و دیگر غول استبداد وجود ندارد پس صرفا مبارزه علیه امپریالیسم عمده است. خیر آقایان سخت در اشتباهید.

شما خود قاعدتا میدانید که این دو تضاد در مقابل یکدیگر قرار نمیگیرند، زیرا تضاد با دیکتاتوری و استبداد (که این دیکتاتوری و استبداد خود را از ایده شرایط اجتماعی و طبقاتی است) تضاد در شکل و روبنای سیاسی جامعه بوده و تضاد با امپریالیسم و ارتجاع داخلی بمثابة عامل وجود آورنده دیکتاتوری و - استبداد، تضاد در محتوا است این شکل (استبداد)، و این محتوا (امپریالیسم و ارتجاع داخلی) در مجموع سیستمی را

تشکیل میدهند که این در کلیتش حافظ منافع عارتگران داخلی و خارجی است. و اگر قبول کنیم که مبارزه علیه این سیستم ارتجاعی در دستور کار قرار داشته و دارد (و سرنسگونی رژیم شاه بمعنای صرفا از بین رفتن یکی از مظاهر دیکتاتوری و استبداد میباشد) پس منطقا نیز باید قبول کنیم که تا محو کامل این سیستم، مبارزه ادامه خواهد داشت. و بدون مبارزه برای دموکراسی نمیتوان علیه امپریالیسم مبارزه نمود و بدون مبارزه علیه امپریالیسم نمیتوان آزادیهای دموکراتیک و افعی را بدست آورد.

باید از رهبران حزب توده پرسید که عملکرد امپریالیسم و ارتجاع داخلی کدام است؟ آیا بزبان ساده چیزی جز استثمار و استبداد است؟ آیا ادامه استبداد و یا حتی کوشش در ایجاد یک سیستم استبدادی جدید - ولو آنکه بنام انقلاب انجام گیرد - کمکی در راه ابقا امپریالیسم نیست؟ آیا باز برای "قانع کردن" شما به این امر که نیروی حاکم در ایران ایجاد یک سیستم استبدادی جدید است باید به اخبار روزانه متوسل شد و فی المثل گفت که احیاء قانون ۱۳۱۰ حده خدمت

.... کاملا ممکن است حکومت فردی شاه و رژیم پلیسی او از بین برود و لسی خود سلطنت همچنان تا مدتی باقی بماند (دنیا - بهمن ۵۴). انتقال قدرت از یک جناح طبقه حاکمه به جناح دیگر انجام پذیرد و جناح سالمتر و واقع - بین تر هیئت حاکمه زمام امور را به دست داشته باشد. (دنیا - مهر ماه ۵۴)

.... ما میدانیم که عناصر بی مسو - لیت، همراه با افراد ضد انقلابی، می - کوشند رسانه های گروهی و از آنجمله مطبوعات را مورد استفاده خود قرار دهند.

(مردم - دوره هفتم - سال اول شماره ۱۵)

ارتجاع و امپریالیسم نیست؟ آیا باز باید طوماری از وقایع پنج ماهه اخیر را ردیف نمائیم و یا باید از شاتلور یسین های عالیقدر "خواهیم که بار دیگر مقوله تضادها را مطالعه کنید و چگونگی

شناختن تضاد عمده را دریابید؟ آیا شما هنوز مطلع نیستید که تضاد در شکل و محتوای یک پدیده، تضاد جنبه‌های مختلف و مرتبط یک سیستم می‌باشد؟ آیا باید نادرست بودن تئوری مقاطع را برای شما توضیح داد؟

ولی آقایان این اولین باری نیست که شما درک اپورتونیستی خود از مبارزه انقلابی را بمنصه ظهور می‌گذارید. شما آنزمان که مردم علیه استبداد و امپریا لیسم مبارزه می‌کردند، مردم را به آن جنبه تضاد دلخوش می‌کردید و می‌گفتید چون: "نیروهای ملی و دمکراتیک نه تنها نتوانستند و نه در مجموع قادر به سرنگون ساختن رژیم نیستند" (ویژه نامه دنیا ۵۴)

پس باید با: "عناصر دوربین تر طبقات حاکمه" همکاری نمود و "جنبه ضدیکتاتوری وجود آورد".

و بدین ترتیب با تفکیک مکانیکی مبارزه ضد امپریالیستی از مبارزه ضد دیکتاتوری، به پشتیبانان و دنباله روان بورژوازی لیبرال تبدیل شدید و امروز با این تز جدید بدنباله روان بی چسبون

.... گاه آزادی بمعنای بی بندوباری در نشر اخبار (بهتر گفته باشیم، اکاذیب) خودسری در توضیح و رویدادها و بی مسئولیتی در نتیجه گیری‌ها و تفسیرها می‌شود. در سایه چنین "آزادی" است که سخنان امام خمینی و دریا سالار مدنی تحریف می‌شود، حوادث سنج و گنبد و نقده دگرگونه جلوه گر می‌شود، اقدامات تروریستی گروه فرقان به نیروهای چپ و کمونیست‌ها نسبت داده می‌شود. (مردم - دوره هفتم - سال اول شماره ۱۴۱)

... نیروهای ملی و دمکراتیک نه تنها نتوانستند و نه در مجموع قادر به سرنگون ساختن رژیم نیستند. (ویژه نامه دنیا ۵۴)

و چرای خورده بورژوازی. بعبارت دیگر شما هرگز در صف مستقل جنبه کارگری نبوده‌اید و امروز هم نیستید. یک روز با قوام السلطنه و روز دیگر با جناح "دوربین تر طبقه حاکمه" و امروز با

فدائیان اسلام، توجیه گریهای شما تعویض دائمی ترها ییتان و به چپ و راست زدن تان کسی را که نخواهد فریب بخورد تحقیق نمی‌کند. امروز برای آنکه به فراموشکاران وانمود کنید که همواره چنین می‌گفته‌اید ادعا می‌کنید که:

"باین جهت مبارزه علیه امپریا-لیسم هنوز برجسته گی بیشتری دارد" و حال آنکه این ابراز از جانب شما چیزی بیش از یک دروغ گوئی عریان نیست. شما برخلاف ادعای امروزتان، دیروز می گفتید که:

"کاملاً ممکن است حکومت فردی شاه و رژیم پلیسی او از بین برود ولی خود سلطنت همچنان تا مدتی باقی ماند" (دنیا بهمن ۵۴) و "انتقال قدرت از یک جناح طبقه حاکمه به جناح دیگر انجام پذیرد و جناح سالم تر و واقع بین تر هیئت حاکمه زمام امور را بدست داشته باشد" (دنیا مهر ۵۴).

و باز اظهار می‌کردید که: "این مبارزات باید در چهارچوب و با لحنی انجام گیرد که امکان همکاری همه نیروها را... غیر ممکن و یا حتی دشوار نسازد" (ویژه نامه دنیا اسفند ۵۴).

حال چگونه بخود حق می‌دهید که بگوئید "مبارزه علیه امپریالیسم هنوز برجسته گی بیشتر دارد" گوا اینکه همواره مبارزه علیه امپریالیسم راعمه می‌کردید؟! و این دیگران بوده اند که بدنبال شعار "آزادیهای دمکراتیک" روان بوده و مبارزه علیه امپریالیسم را به دست فراموشی سپرده بودند؟ نه آقایان، شما با اضافه نمودن هنوز به آن جمله، نمی توانید خود را مدعی طرح شعار مبارزه علیه امپریالیسم نمائید و حملات دیروز خود را به کسانی که چنین می‌گفتند بدست فراموشی بسپارید. هر کس که مختصر شعوری داشته باشد سخنان دیروزی شما را با خطر خواهد آورد و فراموش نخواهد کرد که سینه چاکان دمکراسی دیروزی، امروز به صراحت تمام در مورد حمله سلطه جویان به آزادیهای دمکراتیک می‌گویند:

"گاه آزادی به معنای بی بندوباری در نشر اخبار (بهتر گفته باشیم، اکاذیب) خودسری در توضیح و رویدادها و بی مسئولیتی در نتیجه گیری‌ها و تفسیرها

و یا

میشود. در سایه چنین "آزادی" است که سخنان امام خمینی و دریا سالار مدنی تحریف می‌شود، حوادث سنج و گنبد و نقده دگرگونه جلوه گر می‌شود، اقدامات تروریستی گروه فرقان به نیروهای چپ و کمونیست‌ها نسبت داده می‌شود" (مردم - دوره هفتم - سال اول شماره ۱۴۱)

"حوادث مربوط به روزنامه "آیندگان" و "کیهان" نگرانی‌هایی را در میان مردم صدیق، که علاقمند به حفظ و تحکیم انقلاب هستند، بوجود آورده است. آن‌ها از خود می‌پرسند: "آیا این آغاز یک جریان منفی علیه آزادیهای دمکراتیک نیست؟"

و سپس دامه می‌دهید:

"ما بنوبه خود این نگرانی را نمی‌خواهیم تأیید کنیم، زیرا عمل رهبری انقلاب تا کنون در جهت منافع خلق و انقلاب بوده و هست ما متوجه دشواری و بغرنجی وضع و ضرورت نبرد بی امان با ضد انقلاب هستیم. ما می‌دانیم که عناصر بی مسئولیت، همراه با افراد ضد انقلابی، می‌کوشند رسانه‌های گروهی و از آن جمله مطبوعات را مورد استفاده خود قرار دهند. ما احساس می‌کنیم که رهبری انقلاب هدفش مبارزه با این جریان‌هاست تا فاقدمسئولیت و ضدانقلاب است. ولی همچنان که گفتیم، باید در اجرای این وظایف، در عین حفظ قاطعیت، بدان طراز رفتار کرد که موجب سوء تفاهم درباره سیاست رهبری انقلاب نشود"

(مردم - دوره هفتم - سال اول، شماره ۱۵)
(تا کنید از ماست)

آری آقایان شما همانند یک بورژوازی کاد سیکار، و با یک خرده بورژوازی سلطه جو آزادیهای دمکراتیک را بی بندوباری می‌دانید و در این راه میکوشید با این تاکتیک خود را با سانسور چنان حدید هم فکر نشان دهید. اما این صرفاً "جنبه‌ای از برداشتهای شما از مسئله مبارزه و دمکراتیک است، ما در مقابل آئینده به جنبه دیگر آن یعنی برداشت شما از فاشیسم و مبارزه ضد فاشیستی خواهیم پرداخت تا نشان داده شود که فرصت طلبی شما هر روز عمیقتر و ضربه تان به جنبش چپ سهمگینتر می‌شود.

دربهار آزادی!

نگاه به لایحه دادگاههای ضد انقلاب

مرام آن اشتراکی باشد و نیزه‌رایرانی که در خارج از کشور جمعیتی تشکیل دهد یا اداره نماید که رویه یا مرام آن اشتراکی باشد و هر کس اعم از ایرانی یا خارجی در داخل یا خارج کشور جمعیتی تشکیل دهد یا اداره نماید که رویه آن ضدیت با حکومت مشروطه سلطنتی ایران باشد و هر کس با جمعیت های مذکور با علم و اطلاع بنحوی از انحاء در موضوع جرم همکاری داشته باشد به حبس دائم محکوم میشود، هر گاه جمعیت های مزبور برای اجرای منظور خود اسلحه یا مواد منفجره تدارک کرده باشند تشکیل دهندگان و اداره کنندگان و هر یک از دارندگان سلاح یا مواد منفجره به اعدام محکوم میشوند.

لایحه ی فوق در این مورد که آیا ماده بالا نیز جزئی از جرائمی است که در دادگاه های فوق العاده به آن رسیدگی خواهد شد یا نه ریاکارانه سکوت کرده است سکوتی که بهر حال میتواند خطرناک باشد این قانون فاشیستی را بر حسب زمان دوباره در دستور کار خود قرار دهد خیلی ساده بود که در متن لایحه نفی این ماده ذکر شود. آیا این عدم تاءکید بر نفی این ماده چیزی جز بازکردن راه برای ورود قوانین آریامهری است؟ اگر چه در میان سطور این ماده، اسمی هم از لغو "حکومت مشروطه سلطنتی" آمده معذرا عدم تصریح نفی کل ماده و نه تنها عبارت "حکومت مشروطه سلطنتی" بسیار ریاکارانه و نگران کننده است و میتواند گامی دیگر در جهت سقوط به ورطه فاشیسم تلقی شود.

انحلال ارتش آریامهری و بازسازی آن بر اساس موازین انقلابی از اولین و مهم ترین خواست های نیروهای مترقی بوده است. در مقابل دولت و صاحبان قدرت کوشش کرده اند که ارتش "طاغوتی" همچنان به شیوه ی سابق بازسازی و تربیت شود. سلاح های خریداری شده توسط رژیم فاسد

بورژوازی ایران وحشت زده از ازدست دادن غنائم به جنگ آمده، برای حفظ آنها دوباره سر بلند کرده است و این بار علاوه بر گسیل چماق داروگروه های فشار، خود با دستگاه های اجرائی و قضائیش رسماً وارد میدان شده است تا آخرین بقایای آزادی های بدست آمده توسط زحمتکشان را نیز از میان بردارد. لایحه فوق نمونه تلاش دیگر بورژوازی حاکم برای خفه کردن صدای معترضین و اسلحه های برای در هم کوبیدن نیروهای انقلابی است این دومین لایحه ی قانونی است که از جانب دولت برای محدود کردن آزادی ها دموکراتیک انتشار یافته است. لایحه ی اول پیش نویس قانون مطبوعات بود با اعتراض گسترده ای روبرو شد و هنوز بعلت ادامه ی این اعتراضات به مرحله ی تصویب نرسیده است. اما همین دو نمونه بمتابه مشت نمونه خروار جو خفانی را که در آئینده ای نزدیک وبعد از تصویب قانون اساسی در انتظار نیروهای مترقی است، در تمام ابعاد وحشت انگیزش نشان میدهد.

لازم است چند ماده از لایحه دادگاه های فوق العاده برای جرائم "ضد انقلاب" را بیشتر بشکافیم:

در بند الف از ماده ۴ این لایحه میخوانیم: کلیه جرائم پیشبینی شده در مبحث اول و دوم و باب دوم قانون مجازات عمومی، در صلاحیت این دادگاههاست. در صدر مبحث اول باب دوم قانون مجازات عمومی ماده ۶۰ قرار دارد که بر اساس آن قانون سیاه خرداده ۳۱۰ لغوشده و قانون اخیر نیز در ۸ تیرماه ۱۳۵۴ به موجب ماده واحده قانون اصلاح قسمتی از قانون دادرسی و کیفر ارتش و فسخ بعضی از مواد قانون مجازات عمومی فسخ شده و بصورت ماده ۳۱۰ قانون دادرسی ارتش در آمده است. درباره ۳۱۰ میخوانیم:

"هر کس بهر اسم و عنوان در ایران جمعیتی تشکیل دهد یا اداره نماید که رویه یا

در روز یکشنبه سوم تیرماه دولت متین لایحه ای را که خود قبلاً تصویب کرده بود و سپس از تصویب شورای انقلاب نیز گذشته بود، انتشار داد. انتشار این لایحه که با استفاده از قوانین رژیم سابق و افزودن چند ماده ارتجاعی دیگر آن تنظیم شده، هشداری بود به تمام کسانی که هنوز بعد از سپری شدن پنج ماه از عمر دولت موقت مختصر خوشبینی به دولت و هیئت حاکمه در مورد حفظ موازین صوری دموکراسی داشتند. هشداری برای شناختن بیشتر عمق واقعیت تلخی که با آن روبرو هستیم.

دولت بازرگان از همان اولین روزهای بقدرت رسیدنش حمله به نیروهای انقلابی و مترقی را در کنار بازسازی سرمایه داری ایران، در دستور کار خود قرار داد. حمله به نیروهای انقلابی آغاز شد و هر جا بی برنامگی و بیونی دولت باعث رشد ناراضی ها میشد، هر جا چند دستگی ها و جناح بندی های درونی هیئت حاکمه بجای باریک میکشید، نیروهای انقلابی و چپ متهم به خرابکاری میشدند تا "وحدت کلمه" بین زعمای قوم حفظ شده و موقتاً هم که شده بر روی مسائل سرپوشی گذاشته شود. اما طبیعی بود که چنین دولتی و با چنین برنامه هائی قادر نیست برای مدتی طولانی وجود نیروهای انقلابی را که هوشیارانه مانع انجام نقشه های ارتجاعی سرمایه داری هستند تحمل کند. از همه بدتر اینکه این نیروهای انقلابی و با بقول دولت "یک درصدی ها" هر روز هم بیشتر میشدند و صدایشان هم رساتر میشد. بنابراین باید هر چه زودتر چاره ای می اندیشیدند. بندگان بورژوازی دست بکار شدند، قوانین آریامهری را زیرورو کردند، و با حفظ "روح" آن قانون جدیدی را آراستند که تنها فرقی با قوانین آریامهری زمان تصویب آنست. هنوز همه فریادهای آزادی طلبی آقای بازرگان را قبل از انتخاب به پست نخست وزیری بیاد دارند و بخاطر سیر می آورند که ایشان حتی عنوان پرطمطراق ریاست جمعیت ایرانی دفاع از حقوق بشر را پدک میکشید. اما فرصت زیادی لازم نبود تا دم غروب خفقان آریامهری از زیر قبلی لیبرال مآب های وطنی در زمان انقلاب و در "بهار آزادی" خود را بنمایاند.

گذشته حفظ کردند و حتی کارشناسان آمریکائی برای آموزش و تعمیر آنها به ایران اعزام کردند. از شرکت نظامیان در احزاب جلوگیری شود و خلاصه همان ارتش را با مختصر تغییراتی (تغییر لباس نظامیان و حق گذاشتن ریش برای افسران و سربازان) برای استفاده از آن در موارد ضروری حفظ کنند. قدرت مداران جدید نیز آموخته اند که ارتش در ایران بهترین وسیله برای حفظ قدرت و سرکوب مخالفان است. اما آنها نتوانسته اند در این زمینه تاکنون موفقیت های چشمگیری داشته باشند. هسته های انقلابی درون ارتش که از مدت ها قبل از پیروزی انقلاب ایجاد شده و در روز های قیام نیز نقش موثری در پیروزی انقلاب داشته اند، همچنان وجود دارند. و این امر البته زیاد بمذاق بورژوازی خوش نمی آید بنابراین موارد ۷ و ۸ لایحه جدید مجازات نظامیان متهم به اختلاس می باید. در ماده ۷ آمده است: (هرکس نظامیان را به الحاق به دشمنان و یا غیاب یا به نظامیان متهم به اغوا و تشویق کند و یا عمداً وسائل تسهیل الحاق آنها را فراهم آورد و یا برای دولتی که با ایران داخل جنگ است جمع آوری استعداد نماید محرک به خیانت شمرده شده و محکوم به اعدام است.) و در ماده ۸ - (هرکس عده ای از نظامیان یا غیر نظامیان را که در خدمت نیروهای مسلح هستند و خدمات نظامی به آنان واگذار گردیده است تحریک به عصیان یا عدم اجرای وظائف نظامی کند، هرگاه موثر شود به حبس جنائی درجه ۱ از ۳ تا ۱۵ سال و در صورتی که موثر واقع نشود به حبس جنائی درجه ۲ از ۲ تا ۱۰ سال محکوم میشود.)

اطاعت کورکورانه در کامل ترین شکل آن می بینیم دولت سرمایه داری ایران با تجربه اندوزی از گذشته ی نه چندان دور وحشتی عمیق از تمرد و نافرمانی و بی عیارت بهترگاه شدن نظامیان را دارد و بی سرین عامل حفاظت از منافعتش را در ایجاد ارتشی با همان سیاق سابق جستجو میکند.

بلافاصله در ماده بعد، دولت سعی کرده است یکی دیگر از مشکلات اساسی خود - مبارزات کارگری - را با گنجانیدن ماده ضد انقلابی و بغایت ارتجاعی دیگری حل کند. در این بخش می خوانیم: (ماده ۹ - اعمال اشخاصی

که به نحوی از انحاء در امور کارگاهها و کارخانجات کشور اخلال و کارگران را تحریک و تحریک به تعطیل کار و کارگاه و کارخانه نمایند، ضربه زدن به مصالح کشور (۱) از جرائم ضد انقلابی است و مرتکب بر حسب درجات جرم حسب تشخیص دادگاه به کیفر جنائی درجه ۲ از ۲ سال تا ۱۰ سال محکوم (حبس) میشود. هیچکس دیگری به این زودی و به این خوبی نمیتوانست بنام دولت انقلابی و دفاع از مسضعین توده های محکومتری به دهان کارگران (مستضعفین) بزند و آنان را از اعتصاب و مبارزه برای احقاق حقوقشان در دوران انقلاب بازدارد تا آنها باشند که دیگر زیر پرچم این رهبران سینه نزنند و پشت دستشان را داغ کنند که به اینان لبیک گفته اند.

وقاحت و بیشرمی هم حدی دارد. پیچ رادیو و تلویزیون را که باز میکنی فریادهای عوام فریبانه در دفاع از پابزه ها و طبقات محروم گوشت را گرمی کند و در متن حوادث که نباشی می بینداری که ناجیان جدید طبقه کارگر از گرد راه رسیده اند. ولی موقع عمل که میرسند، قیافه های کریمه سرمایه داران استثمارگر از پشت صورتک های ظلم نمایندگان شان نمایان میشود. از کسب سرمایه داران فراری اطمینان داده میشود که میتوانند در کمال امنیت به "مام میهن" بازگردند و فعالیت های شان را در خدمت انقلاب از سر گیرند، و از سوی دیگر جواب صدای اعتراض کارگران ۲ تا ۱۰ سال حبس تعیین میشود. و همه اش با اسم انقلاب و آنهم از نوع اسلامیش - ولی این بار هم سرمایه داران کنده ذهن ما کور خوانده اند. اگر زمانی میشد با وعده و وعید نشان دادن در باغ سبز کارگران را راضی نگذاشت، امروزه دیگر چنین امری امکان پذیر نیست کارگران آموخته اند که فقط با همبستگی و اعتراضات وسیع خود می توانند به خواست های بحق خود برسند. آنها قدرت خود را تجربه کرده اند و برای اولین بار دیده اند که چگونه طومار رژیم قدر قدرت محمد رضا شاه با همه ی دستگاه های عریض و طویلش با چند ماه اعتصاب یکپارچه درهم پیچیده شد. این تجربه را بیشک باین سرعت نمیتوان از آنان بازستاند. هیئت حاکم جدید با انتشار این لایحه فقط ماهیت واقعی اش را نشان داده است. و همین امر هم خود تجربه دیگری برای طبقه کارگر

ایران است تا دوست را از دشمن بشناسد و ببیند که پشت لفاظی های فریبنده چه موجود کربهی ایستاده است.

بغیر از نکاتی که ذکر کردیم، لایحه فوق از نظر قضائی نیز اشکالات متعددی دارد و اصول مسلم و شناخته شده ی محاکمات مجرمین را زیر پا میگذارد.

در کنار دادگستری و دادگاه های ذیصلاح قوه قضائیه، دستگاهی را تدارک دیده است که به قضاوت درباره ی جرائم خاص میپردازد یعنی دیگر دادگاه های نظامی را با ظاهری آراسته تر زنده می کند. نتیجه این

لایحه فقط تضعیف قوه قضائیه و تاکید بر عدم صلاحیت قضات دادگستری و در عوض قدرت بخشیدن به دادگاه های اختصاصی تحت نظر روحانیون و حاکم شرع است.

به وکیل مدافع بر اساس این لایحه فقط سه روز حق دفاع داده شده است. مسئله ای که حتی در قوانین دادرسی ارتش و محاکم نظامی فاشیستی زمان شاه مخلوع هم وجود نداشت و کلاً حق دفاع نامحدود از متهم را داشتند. حق تجدیدنظر برای محکومین دادگاه های فوق العاده فقط در مورد احکام حبس دائم و اعدام مجاز شده است یعنی عملاً تقاضای فرجام از محکوم سلب شده است که این نیز خود دستگیری دیگری آزادی های انسانی و موازین جهانی قضائی است.

بهر حال دست اندرکاران قدرت - دولت - شورای انقلاب و سایر دست های پنهانی که برای تنظیم این لایحه در کار بوده اند، در یک امر موفقیت کامل داشته اند و آن تنظیم یک قانون فاشیستی و ضد انقلابی برای هر چه بیشتر محدود کردن آزادی های بدست آمده توسط توده های محروم جامعه ماست.

وقتی بعد از مرور چندتا از مواد این لایحه و شکافتن آنها، دوباره آنرا مرور میکنیم در ماده اول میخوانیم: به منظور استقرار حاکمیت ملی و نگاهداری از دست آورد های انقلاب اسلامی ایران در مرکز هراسنا و دادگاهی.....

و ابعاد واقعی حکومت عدل اسلامی و جامعه بی طبقه توحیدی و قسط و..... برای ما روشن میشود و بی اختیار به خونها فاشیستی می اندیشیم که ریخته شد تا بار دیگر سرمایه داران به حاکمیت برسند. و این بار البته در زیر عبای روحانیت و تحت لوای اسلام.

امريکاي مرکزي در حال انفجار است

اقلبيون امريکاي مرکزي سلطه امپرياليسم امريکا را بخطر انداخته اند

تنظيم: د. ز. س. صادق

از آغاز حملات مجدد ساندنيستها در نيكاراگوئه در سال ۱۹۷۷، امريکاي مرکزي دوباره در سطح امکار عمومي جهان مطرح شده است.

امريکا از بعد از شکست امپراطوري استعماري اسپانيا خسود را وارث آن استعمارگران است. در امريکا تلاشيدانسته و به تمام اين منطقه چنگ انداخته بود. اما امروز امريکاي مرکزي بصورت شکفي باروتی در پشت دروازه های امپرياليسم در آمده است. اهميت اين منطقه برای امپرياليسم، قبل از ذخائر غني مواد خام آن و سوار استثمار شديد خلقهای آن توسط کمپانيها مواد غذائي امريکا در مزارع قهوه و مور در موقعيت حراميايي و استراتژيک آن است.

امريکاي مرکزي تنها راه خنکي بين امريکاي شمالي و امريکاي جنوبي است و کانال پاناما سواحل شرق و غرب قاره ي امريکا يعني افنايوس کير و افنايوس اطلس را به يکديگر مرتبط مي کند. حفظ اين راههاي ارتباطي و کنترل آن برای امپرياليسم امريکا مسئله ي مرگ و زندگي است. برای سياستمداران امريکايي غير قابل تصور است که پاناما يا نيكاراگوئه از محدوده کنترل آنها خارج شود. وسيله حفظ اين موقعيت حساس را ارتش جنوبي امريکا در پاناما بعهده گرفته است.

با وجود تمام تدابير امپرياليسم برای ادامه سلطه ي خود بر اين بخش از جهان، امريکاي مرکزي را تکانهای شديد فرا گرفته است. شيوه های عکس العمل امپرياليسم، زماني که مورد تهاجم قرار نگیرد، زياد متشوع نيست. در ژانويه سال جاری چريکهاي جنبه ساندنيست در سفارت امريکا در ماناگوئه سدي را يافتند که توسط مشاورين کارتر در تاريخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۸ تنظيم شده است. در اين سند ذکر شده است که امريکا سعی ميکند بهر حال نيكاراگوئه و بقيه ي کشورهای منطقه را در "سيستم بازار آزاد" نگذارد. زیرا "آزادي تجارت تنها راه پيشرفت فعال برای تمام ما بوده و هست" سيستم پيشهاد شده که بنا بر اين بايد شرايط را بوجود آورد که با دخالت ساير کشورها نجات نيكاراگوئه ممکن بوده و نتوان حکومتی را بر سر کار آورد که کنترول نظامی آن برای امريکا ممکن باشد. اين سند با اس حملات، که بشير به طبر مي ماند، پايان يافته است.

ما اين سند را باغی سرگ به پايان بيرم و حتی به فرمانان جنگ آينده

ميانديشم. اما اين بهائتي است که بايد بشريت برای نجات ترقي و نعتن خود بپردازد. اين سد نشان از طرحي همه خاسه برای سرکوب نيروهای انقلابي سه تنها در نيكاراگوئه بلکه در ساير کشورهای امريکاي مرکزي دارد. از مدت ها قبل پاناما و کوستاريکا به طرق متفاوت از نيروهای مخالف در نيكاراگوئه به پشتباني کرده اند. بنا براس طبعی است که فشار امپرياليسم امريکا ورزيسم سومورا قبل از همه متوجه اين دو کشور باشد.

کوستاريکا به تنها وجود اردوگاههای ساندنيستها را در خاک خود تحمل کرده بلکه مرز طولاني اش را نيكاراگوئه است. امکان تحرك وسعي را برای چريکهای ساندنيست بوجود آورده است. پاناما نيز از همان ابتدا جنبه ي خود را در مقابل نيكاراگوئه مشخص کرده و از دمکراتيزه شدن اين کشور پشتباني کرده است. هم چنين چندی قبل در پاناما يک پريکاد بين المللی متکثر از ليبرالها - دموکراتيسها - و نيروهای انقلابي تشكيل گرديد که دوش به دوش انقلابيون نيكاراگوئه ميچکند. اما از جانب ديگر اين دو کشور از نظرسير اقتصادي بشدت به امپرياليسم امريکاي وابسته اند. بخش عظيمی از صادرات کوستاريکا مواد کشاورزي (پنبه - موز قهوه) است که تماما در دست کمپانيهای امريکايي بوده و عمدتا به اين کشور سز صادر ميشوند. پاناما نيز از طريق ديگر به هين نسبت به امريکا وابسته است. اين کشور يکی از مراکز بين المللی سرمايه مالی است (بانکهای بين المللی در اين کشور به مراتب سود بيشتری بدست مي آورند تا مثلا در کشور سوئيس) تمام قوانين بازرگاني و مالياتي پاناما توسط امريکا تنظيم شده اند و نتجتا امکانات بسيار وسعي برای کمپانيها، امريکايي ايجاد شده است. خود هتي که سرمايه داران خارجي در اين کشور بدست مي آورند، ميتوانند بدون پرداخت ماليات و بطور نامحدود از کشور خارج شود. بهمين دليل تقريباً همه کمپانيها بين المللی شعبه ای هم (بصورت ظاهري و فقط از نظر قانوني) در پاناما ايجاد کرده اند. ناوکسان تجارتي پاناما از نظر بزرگسايی و تجهيزات سومين باوکان تجارتي در جهان است. سلطت وابستگي شديد اقتصادي اين دو کشور به امريکا، ضربه پذيري

آنها بسيار زياد شده است. در جانب ديگر کشورهای ديکتاتوري امريکايي جنوبي گواتمالا و ال سالوادور قرار دارند. از اول ژوئيه، سال ۱۹۷۸ ديکتاتور رمثو لوکاس در گواتمالا به قدرت رسیده است. هر روزه ۴۵۰ نفر بدست ساندنيست گواتمالا به قتل رسيده اند. فقط در اولين ۹ ماهه، زمامداری او بشدت از هزار و دويست جسد از قربانيان او پيدا شده اند. از آغاز سال جاری - تعداد کشتارهای روزانه در گواتمالا دو برابر شده است. در ال سالوادور مير وضع بهتر از گواتمالا نيست. اين دو کشور از آغاز شعله ور شدن آتش مبارزه ي انقلابي در نيكاراگوئه کمکها وسعي را به سومورا آغاز کرده اند. هم اکنون بنا بر اظهارات دبير کل حزب سوسياليست نيكاراگوئه کنترل مناطق روستايي اين کشور به سرازان ال سالوادور و گواتمالا سپرده شده است. اين سرازان اگر چه اوينفورم نيكاراگوئه هي بشن دارند ولي مردم ملط و افمي آنها را از لجه هايشان تشخيص داده اند. هم چنين رزسداگان جنبه ساندنيست تاشيدت کرده اند که در جيب برخی از سرازان سومورا که در جنگ کشته شده اند بجای بولهای نيكاراگوئه، اسکاهاشي از ال سالوادور و گواتمالا يافته اند. رهبران ساندنيست مدتی قبل اعلام کرده اند که بر اساس اطلاعات بدست آمده بخشائي از ارتش نيكاراگوئه و سرمايه داران اين کشور با حمايت امريکا طرح کودتاي را در نيكاراگوئه آماده کرده اند. سرازانها شخص سومورا (ونه روش حکومتی او) را مزاحم نقشه های خود ميدانند. اب از آنجا که پياده کردن يک چمن طرحي به مبارزات خلق پايان نخواهد داد، می بايستی با اختفائي جويمن در کشورهای همجوار و بخصوص هندوراس و کوستاريکيا همراه باشد. اما رشد بارشائي در کشورهای امريکاي مرکزي (ازدياد قسروم فارجي به ميزان سالانه ۲۰٪ و وجود ۵۰٪ سگاري دائم) احكام اين نقشه را دچار اشکال خواهد کرد. با وجود اختلاف سطح رشد مبارزه طبقاتي در کشورهای امريکاي مرکزي، مرکز نيروهای سرکوب سه نيكاراگوئه برای يک حمله مشترک سه ساندنيستها، برای برای تمام ديکتاتور های منطقه فشار بزرگی است. زيرا در اين صورت آنها ديگر قادر به کنترل کشورهای خود نخواهند بود. حتی نيروي نظامی "کوندکا" (ايجاد نظامی ارتشهای امريکاي

مرکزي با سرکدارس امريکا، که ظاهرا برای "مبارزه با تگتا و زگران خارجي" ايجاد شده ولي در عمل يک ارتش ضد انقلابي امپريالينستي است، در مقابل اين مشکل قرار دارد. در نوامبر سال ۱۹۷۶ يک مانور بزرگ جد چريکي بنام "کيا ۶" توسط کوندکا در نيكاراگوئه انجام شد. در اس مانور فقط نيروهای نيكاراگوئه - گواتمالا و ال سالوادور بطور فعال شرکت کردند. پاناما و کوستاريکا و هندوراس فقط ساطر به اس مانور مرخص شده بودند. بعد از اس مانور ژنرال دنيس مک اولين، فرمانده کل ارتش جنوبي امريکا از دولتهاي پاناما - کوستاريکا و هندوراس خواست که در اس انجابه بصورت فعالتر شرکت کنند. اما ايسين درخواست او تا کنون بی جواب مانده است. ارتش امريکا و نيروهای "کوندکا" از درگير شدن مستقيم در جنگ داخلي نيكاراگوئه خودداری کرده اند. مهمترين دليل برای اس امر احتمالاً براس از همه گير شدن مبارزه در ساير کشورهای امريکاي مرکزي است. ولي کمک مالی به سومورا و صلح کردن نيروهای سرکوب او (توسط اراشيل و ساير کشورها) منطما ادامه دارد و خاشي در دل کوهستانهای نيكاراگوئه، سرلشکر پوارس فرمانده نيروهای نظامی "کوندکا" شسته است و منتظر فرمان انجام عملیات "کيا ۶" روز شماری ميکند. اس مسئله برای مارزيس انقلابي منطقه روش است. سوماس بورگس - کسي از مؤسسين جنبه ساندنيست چندی قبل در مصاحبه ای با يک روزنامه ي پانامايي گفت:

آري - دخالت کوندکا هميشه محتمل است و منتظر اشاره امريکايست. اما ايس دخالتي مشکلات زيادی را برای آنها ايجاد خواهد کرد، که نه خشي قادر به حل آن خواهد بود. "کوندکا" بطور محدودی دارد و ميتواند همه نيروهای خود را روی منطقه نيكاراگوئه متمرکز کند. دخالت "کوندکا" نتيجه اش تشديد مبارزه ي ساير کشورهای امريکاي مرکزي خواهد بود. اما آماده ام به "کوندکا" مقابلہ کنیم. مادر موعيتي هستيم که با ارتش امريکا هم ميتوانيم مقابلہ کنیم. حتی اگر تمام ارتشهای جهان با هم متحد شوند، آنها را نابود خواهيم کرد. ما از کشور خود وجبیه وجب دفاع خواهيم کرد.

بالاخره ما نیز معتقد شدیم که
براستی "دهان مردم جهان، از انقلاب
پیروز مندا ایران بازمانده است." و
ایران نیز بر آن بیفزائیم که علاوه بر
دهان جهانیان، دهان خودمان نیز باز
مانده است. ولی این تعجب و اماندن
دهان از توصیف برخلاف تحسین کنندگان
خبره حرفه ای نه بخاطر پیروزی های
بدست آمده از انقلاب است، بلکه بیشتر
از این زاویه است که چگونه انقلابی که
بعلت نیم قرن دیکتاتوری عربان پهلوی
سرشار از بار و مضمون اساسی بود، اینگونه
و باین سرعت سنگرهای فتح شده را خالی
و مجدداً بدست ضدانقلاب میسپرد.

این تعجب از این جانشی میشود
که چرا هنوز، مفاهیم "انقلاب" و "ضد
انقلاب" با فرهنگ "اریامهری" معنسی
میشوند و نظم و ساختارهای اقتصادی —
سیاسی، دست نخورده باقی میمانند ولی
مرتب با استفاده از دستگاههای تبلیغاتی
مردم را سرشار از "انقلاب" و "دستاوردهای"
آن میسازند. از این لحاظ، نیز
ما معتقد شدیم که براستی "انقلاب ما"
در دنیا نمونه بوده و الگویی در جهان
نداشته است." احتیاجی به جستجوی
زیاد نخواهیم داشت تا نشان دهیم که
آش همانست و کاسه همان، برعکس، باید
بسیار زیاد جستجو کرد تا نشان داده شود که
آش و کاسه همان نیست. که کاریست

و آنها حاضر نخواهند بود، بدون سوز کارشناسان، به ایران اسلحه بفروشد میفرمایند که:

"ما به این شرط از آنها سلاح میخریم که حاضر باشند برایمان متخصص تربیت کنند. و اصولاً کشور برایمان مهم نیست چه شرق و چه غرب فرقی نمیکند. هر کشوری سلاح بهتر داشت و با شرایط بهتر، بما فروخت از آن خواهیم خرید. ما مستقل هستیم و مستقل خواهیم ماند." تیمسار بازکم لطفی میفرمایند: "اولاً" شرق و غرب در قیاس این بیانات خیلی هم فرق میکنند. اگر شما به سلاحها مدرن قبلی احتیاج دارید، باید کارشناس غربی بیاورید. کارشناسان شرقی نمیتوانند برای آموزش هواپیما یا ف ۱۴ دعوت شوند. از طرف دیگر سیستم تجهیز و تسلیحات ارتش، یک سیستم غربی است که اجزاء آن بیکدیگر متصل اند و ضرورتاً نمیتوان حلقه‌ای از آن را بعهده کارشناس شرقی گذاشت. دوم آنکه اگر تیمساران نمیدانند، مردم کوچه و بازار خوب میدانند که کشورهای فروشنده اسلحه اگر هم "برای ما متخصص تربیت کنند" (که میکنند)، به آنها هرگز نخواهند گفت "خب افسران انقلابی! این شما و این سلاحهای مدرن ما. امیدواریم که از آنها در مبارزه انقلابیتان علیه ما غارتگران بین المللی، بنحوا حسن استفاده نمائید."

تیمسار خیلی خوشحال تشریف دارند. بسیاری از امراء معدوم ارتش که در سرکوب مبارزات حق طلبانه مردم شرکت داشتند، متخصصین تربیت شده بودند. و بسیار خوب هم تربیت شده بودند که نتیجه اش را هم دیدیم. در تمام این سرکوبها، این دست پنهان شده در آستین متخصصان ایرانی تربیت شده در آلمان امپریالیزم بود که بنام "دفاع از آب و خاک" مردم را با خاک و خون میکشید.

درجایی دیگر جناب تیمسار در پاسخ به این سؤال که ایشان چقدر بر سیاستی بودن ارتش اعتقاد دارند و آیا "ارتش باز هم دور از سیاست خواهد بود؟" پاسخ میفرمایند:

"همه افراد ارتش میتوانند معلومات سیاسی از هرایدئولوژی داشته باشند ولی ارتش هیچگاه حق دخالت در سیاست را به

مجدداً از طریق خریدهای زائد سلاح به جیب انحصارات نظامی امپریالیستی سرازیر کردند در حالیکه این درآمد، میتواند، از طریق ایجاد مراکز تولیدی، تاسیسات رفاهی و غیره در داخل ملت را دوا کند، من فکر میکنم که مانده تنها به این سلاحها احتیاج داریم، بلکه باید سلاحهای مدرنتری هم بخریم، چون برای تفوق ارتش، ما باید سلاحهای مدرن خریداری کنیم. مگر نمی بینید تفوق ارتش کشور کوچک اسرائیل به اعراب صرفاً برتری تکنیکی آنهاست. تیمسار البته در این نکته آخر کم لطفی میفرمایند. ارتش کشور کوچک از اینرو به برتری تکنیکی محتاج است که در مقابل انقلاب منطقه ایستاد است و تمام زرادخانه ها ضد انقلاب در تمام کشورهای امپریالیستی از او حمایت میکنند که بخش عمده‌ای از خریدهای نظامی این کشور نه از بودجه خود کشور کوچک اسرائیل بلکه، از محل اعتبارات انحصارات غارتگری بین المللی تامین میگردد. بعلاوه تامین هزینه قسمت عمده این سلاحها را باید در سیاست مبارزه با تورم و کاهش بیکاری در کشورهای متروپل جستجو کرد. جناب تیمسار باید توجه نمایند که تفوق نظامی، در این جهان پر آشوب بدون در نظر گرفتن مناسبات که در یک جامعه حاکم است، حرف بی معنایی است. مطمئن باشید که اگر، روابط و مناسبات ستمگرانه سرمایه داری را در ایران حفظ نمائید، هیچ خطری از جانب دول امپریالیستی متوجه شما نخواهد بود. افزون بر این خیالتان کاملاً آسوده باشد که اگر این روابط و مناسبات، بار شد مبارزات و جنبشهای کارگری بخطر بیفتد، "ارتش سرمایه" بی آنکه نیازی به خرید سلاح از طرف شما داشته باشد، از هیچ "کمکی" مضایقه نخواهد کرد. چرا که دفاع از حلقه سرمایه داری ایران، دفاع از زنجیر بین المللی سرمایه است.

درجای دیگری تیمسار ضمن بیان احتیاجات ارتش به سلاحهای مدرن قبلی و ذکر احتیاجات جدید از جمله هواپیماهای اف ۱۴ (ساخت آمریکا)، در مقابل این پرسش که این خریدها بمعنی بازگشت مجدد کارشناسان خارجی است

را ما مبتداً به خدمت انقلاب میگذاریم. تغییر مهره ها و جایگاه کردن آنان بدون دست زدن به ساختار ارتش، نتیجه ای ندارد جز، تجدید روابط گذشته که در نهایت موجب بازگشت ارتش به موضع قبلی خود میگردد. حوادث گنبد و نقده و کردستان را بخاطر بیاوریم و تا زیاد دیر نشده است به ابرازات فرماندهان "انقلابی" ارتش جمهوری اسلامی، توجه کنیم. رنگ خطر بمداد آمده است. جناب تیمسار رجیمی فرمانده دژبان دریک مصالحه با پیغام امروز حق مطلب را اداء کرده است. توجه به ابرازات این جناب شاید گوش و چشم کسانی را که هنوز کورسویی از ایمان و اعتقاد به مبانی "انقلاب" در وجودشان میدرخشد، باز کند.

ایشان در این مصالحه ضمن خط و نشان کشیدن های فراوان علییه متهمین و شورشیان در ارتش (که تفسیر شورگری و تمرددار ارتش لابد بمعده خود ایشان است)، با کمال وقاحت، در برابر توده ای که هنوز داغ عزیزانش را فراموش نکرده است، و هنوز کمرش از زیر بار خریدهای زائد ارتش که در اساس هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی، در خدمت منافع امپریالیستها است، راست نشده است، زمزمه خرید مجدد سلاحهای مدرن را سرمیدهند. وی در پاسخ به این سؤال که "بیشتر این سلاحهایی که ما اینک در اختیار داریم زائد بنظر میرسند، نظر شما در این مورد چیست؟" پاسخ میدهند که:

"من برخلاف شما فکر میکنم که مانده تنها به این سلاحها احتیاج داریم، بلکه باید سلاحهای مدرنتری هم بخریم..... برای تفوق ارتش ما باید سلاحهای مدرن خریداری کنیم... در شرایطی تفوق ارتش کشور کوچک اسرائیل به اعراب صرفاً برتری تکنیکی آنهاست."

می بینیم که تیمسار حق مطلب را بدرستی اداء فرموده اند. معنای حرف تیمسار اینست که "ای مردم بر خلاف شما که غلط های زیادی کردید و می از شاه و تیمساران قره باغی، اویسی، بدره ای، خسرو دادو... گله کردید که چرا به بهانه های موهومی مثل دشمن خارجی و... درآمد حاصل از نفت را

قیام سی تیر

روزی که توده های محروم ایران، برای اولین بار در تاریخ ایمن سرزمین، با ایثار خون خود، نخست وزیر خود را در یک ضربد نابرابر در عرصه سنگفرش داغ خیابانها، انتخاب نمودند و توطئه مشترک دربار و امپریالیسم انگلیس را با اعمال قهر توده های خود، خنثی کردند.

۳۰ تیر را گرامی داریم:

روزی که بسیاری از اعضای حزب توده علیرغم ائتلاف حزب توده و قوام با پیوستن به صفوف نهضت ملی عملا سیاست خائنه حزب را نسبت به مصدق و جنبش ضد امپریالیستی مردم طرد و محکوم ساختند و با شرکت خود در مبارزات مردم در این روز تاریخی، نشان دادند که والایتر از "منافع" حزب، منافع جنبش و زحمتکشان است. از ۳۰ تیر بیا موزیم: بیا موزیم که علیرغم تمام فداکاریها و ایثار توده های مردم و علیرغم پیروزی موقت آنان در مبارزه علیه ارتجاع و تفویض پست وزارت دفاع به مصدق، بخاطر ابقاء سیستم اطاعت کورکورانه و ساختار سیاسی ارتش سنگرهای فتح شده در این روز، با کودتای ننگین ۲۸ مرداد، دوباره بدست امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی افتاد.

پس از ۳۰ تیر بیا موزیم:

که دستاورد حرکت انقلابی تسخیر بنای وزارتخانه ها و بنیادهای ارتجاع و شهویض مهره ها نیست. باید پس از شکست ارتجاع در نبرد رویاروی، با تغییر بنیادها و ساختار سیاسی - اقتصادی جامعه راه بازگشت مجدد ارتجاع را مسدود نمود.

خودنمیدهد. ارتش ایران تابع دولت جمهوری اسلامی ایران است و هرچه دولت جمهوری اسلامی دستور بدهد، ارتش از آن تابعیت خواهد کرد."

در این جا، تیمسار فرمانده دژ با بازدار پریشان گوئی شده اند. بایسن معنی که جمله اول ایشان با جمله دوم در تناقض است. اینکه "همه افراد ارتش میتوانند معلومات سیاسی داشته باشند"، حق طبیعی پرسنل ارتش است و منوط به کسب اجازه از تیمسار نمی تواند باشد. سربازان، درجه داران و افسران شریفی که در دوره سیاه اختناق محمدرضا شاهی، علیرغم همه تهدیدها، و خطرات، و برنامه های شستشوی مغزی، با تحقیق در احوال و شرایط حاکم بر جامعه، به کسب آگاهی های سیاسی نایل آمدند که نمونه اش رادرسنگامه جنبش مردم برای العین، اگر تیمسار بخاطر ندارند، مردم دیده اند. دوم اینکه "ارتش هیچگاه حق دخالت در سیاست را بخودنمیدهد" نیز در یک مناسبات نیم بند دمکراتیک نیز معقول و قابل فهم و درست است. چرا میگوئیم در یک مناسبات نیم بند دمکراتیک، بخاطر اینکه در یک

جامعه انقلابی، ارتش اصولا بمعنی و مفهوم متعارف وجود خارجی ندارد. ارتش، در پیکره کل جامعه انقلابی ای که مناسبات پوسیده طبقاتی را نفی و کل نهادهای روبنایی جامعه را به خدمت این دگرگونی بنیادی، میکشد، مستحیل میگردد. ارتش انقلابی نهاد و تشکیلاتی جدا از پیکره جامعه نیست که در جزو مدهای انقلابی، دخالتی نداشته

باشد. از این روست که میگوئیم عدم دخالت ارتش (یعنوان یکی از نهادهای جامعه طبقاتی) در یک مناسبات دمکراتیک قابل قبول است و این داور فقط در چنین مناسباتی برایمان معتبر است. پس جمله "همه افراد ارتش می توانند معلومات سیاسی از هرایدئولوژی

داشته باشند، ولی ارتش هیچگاه حق دخالت در سیاست را بخودنمیدهد"، در حد مناسبات نیم بند دمکراتیک، همانگونه که در بالا اشاره کردیم علیالاصول میتواند درست باشد. ولی جناب تیمسار در جمله بعدی با نقض جمله اول بتناقض

شد و امنیت را برقرار خواهد کرد.... من چند هزار سرباز مسلح در اختیار دارم و هر وقت امام اراده کنند حاضر نمیشم. پس باین دلال ارتش نه تنها در سیاست دخالت میکند، بلکه چند هزار سرباز مسلح جناب تیمسار رحیمی آماده اند که امنیت و نظم رانیز در تمام ایران و پایتخت (پایتخت ایشان یا؟) برقرار سازند. و این حفظ "امنیت و نظم" خاصیت عجیبی

در این مملکت دارد. همه دیکتاتورها، با شعار حفظ نظم و امنیت چکمه هایشان را بپا میکنند. در زندانهای "دادگاهها انقلابی" هم اکنون فراوانند از افرادی که میخواستند "نظم و امنیت" را برقرار کنند و سنگفرش خیابانها نیز هنوز از خون متهمان و شورشیان مخالف "امنیت و نظم" کلگون است. و اینگونه که پیدا هنوز جندشوم بر بام خانه مان نشسته است. از ارتش غافل نشویم. تیمسار رحیمی هافراوانند و خیز برداشته اند تا جای پای ضیاء الحق ها را در این سوی جبال هندوکش پر کنند.

گویی سختی دچار میشوند که دم خروس را بخوبی نمایان میسازد. آخر اگر ارتش حق دخالت در سیاست را بخودنمیدهد، ولی تابع دولت جمهوری اسلامی است و هرچه دولت جمهوری اسلامی دستور بدهد ارتش از آن تابعیت خواهد کرد"، مگر معنی اش دخالت ارتش در سیاست نیست؟ اصولا مگر خود این عمل یک سیاست نیست؟ مگر نه اینکه دیکتاتورها، هرگاه نتوانند از راه عوامفریبی، مردم را با نقیاد در

آوردند، ارتش را برای سرکوب و مطیع ساختن مردم در برابر قدرت حاکم به خیابان میآورند. این دخالت در سیاست نیست؟ بعلاوه خود تیمسار با هوشمندی عجیبی، در دوسه سطریا ثین تر، نه تنها دخالت ارتش، بلکه دخالت قوه قهریه خود را (منظور دژبان کل است که گویا سند و قبایله اش را بنام ایشان کرده اند) نیز مجاز میسرمد. ایشان در چند سطر باین ترمیم فرمایند:

"اگر واقعا شرایط غیر عادی مملکت، احتیاج به دخالت ارتش داشت آن موقع بدستور دولت ارتش وارد عمل خواهد

انتشار هفته نامه رهائی

یعنی نشریه نگاری - بلکه به اموری که در آستان غفلت شده بود بپردازیم - توان ما اجازه نمیداد که توجه خود را به همه اموری معطوف کنیم که پرداختن به آنها وظیفه کل چپ و یا لاقل یک حزب بزرگ است، و نه وظیفه یک بخش کوچک از یک کل بزرگ. اما اکنون بدلیلی که خواهد آمد، توجه به این مسئله را نیز جزء وظایف فعلی خود می شماریم. هنگامیکه مشاهده میکنیم که علیرغم تعداد زیاد نشریات، بسیاری از سخنها - و منجمله مهمترین آنها - ناگفته مانده، احساس مسئولیت میکنیم تا اندوخته خود را، هر چند ناچیز، در دسترس قرار دهیم. زمانی که تمام نشریات چپ، بجز یکی دوشنریه و آنهم اخیرا، گردانندگان رژیم سرمایه داری کنونی را "ملی" معرفی میکنند، وظیفه روشننگاری کسانی مانند ما که چنین نمایانگارند میرم تر میشود. هنگامیکه هنوز توهماً ضربه زننده انقلابهای "تمام خلقی" و انواع و اقسام تهورات مشابه بعنوان راه درد مردم عرضه میشود، وظیفه آ نهائی که ادامه این نوع "تبلیغ و ترویج" را گمراه شدن مردم میسرند بیشتر میشود.

بدین جهت و بدلائل دیگر تصمیم گرفتیم که به انتشار یک نشریه مبادرت ورزیم. کوشش ما بر این است که فعلا این نشریه هر هفته یکبار منتشر شود. ضرورت اجتماعی، و توان ما، تعیین کننده نهائی میزان انتشار آن خواهند بود. امیدواریم این نشریه حلقه ارتباطی مناسبی میان ما و خوانندگان ما باشد. خوانندگانی که الزاماً کمونیست نیستند ولی قطعاً آزاده و آزادیخواهند و مایل نیستند که با محدود کردن افق دید خود به تحمیل و تحجیر خویش کمک کنند. انسانهایی که میخواهند بینندگان دیگران چه میگویند و از روبروی شدن با حقیقت هراس ندارند. انسانهایی که در این جهان بزرگ خود را محبوس و اسیر نمیدانند و نمیخواهند.

پس از قیام مردم در بهمن ماه روزنامه ها و نشریات متعددی تولید یافتند و این حرکت عمومی بوجود آمد که آنچه در طول سالها خفقان در خانه های دل محبوس مانده بود بیرون ریخته شود و باید نیز چنین میشد. مردم حق داشتند آنچه را درست تشخیص میدهند به آزادی بیان کنند. تعداد زیاد نشریات موجود نشان میدهند که عده زیادی چیزی برای گفتن داشتند و یا لاقل چنینس میپنداشتند.

آزادی مطبوعات. آمان بدست نیامد. مردم آنرا علیرغم مقاومت دولت کسب نکردند. مردم آنرا به رژیم تحمیل کردند، به رژیمی که در لغو قانون حمایت خانواده حتی نتوانست لحظه ای درنگ کند، قانون ارتجاعی مطبوعات "طاغوتی" را لغو نکرد و حتی اکنون نیز، بعد از لغو عملی آن توسط مردم، میکوشد که قانون مطبوعات "جدید" بهمان اندازه ارتجاعی را جایگزین آن سازد. بهر حال هنوز علیرغم تلاش رژیم، بطور نسبی امکان ابراز نظر هست. بطور نسبی، چون اگر قرار باشد همه چیز گفته شود، سرو کار با قوی اوباشان مستضعف ناست و چاق چماقداران.

اما استفاده از این آزادی کسب شده همواره به بهترین وجه صورت نگرفته است. تعدد نشریات با آنکه همانطور که گفته شد نشان میداد عده زیادی مایل به سخن گفتن هستند معذرتشان دهنده تعدد مسائلی که مورد بحث قرار می گرفت نبود. علاوه بر آن اظهار نظر های عجولانه و سطحی در بسیاری موارد، منافع آزادی اظهار نظر را خنثی میکرد. اما این خصوصیت دمکراسی است. این بظاهر "عیبی" است که آنرا با جان خریداریم. یا باید مقامی، مرجعی، حزبی، پیغمبری راه درست را از نادری نشان دهد و یا آنکه باید مردم قاضی نهائی باشند. و برای ما که هیچ مقام و مرجعی را فوق مردم و "شبان گلهای توده های نادان" نمیدانیم انتخاب پیدا است. در این چند ماه، کوشیدیم که نه به امری که غالباً (بدان) پرداخته بودند

انتشارات

سازمان وحدت کمونیستی

- ۱- پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران.
- ۲- نکاتی در باره پروسه تجانس.
- ۳- پروسه تجانس، تبادل نظر بین سازمان چریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی (دفتر اول).
- ۴- استالینیزم، تبادل نظر (دفتر دوم).
- ۵- اندیشه مائوتسه دون و سیاست خارجی چین (دفتر دوم).
- ۶- مرحله تدارک انقلابی.
- ۷- مدخلی بر اقتصاد سیاسی (والیه - سالما).
- ۸- مشکلات و مسائل جنبش.
- ۹- بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ.
- ۱۰- چه نباید کرد؟ نقدی بر گذشته و رهنمودی برای آینده.
- ۱۱- جنگ لبنان (از انتشارات سازمان وحدت کمونیستی و جبهه آزادیبخش).
- ۱۲- آنتی دورینگ (دفتر اول).
- ۱۳- مدخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس و فردریک انگلس.
- ۱۴- نشریه رهائی (تئوریک) شماره های ۱ و ۲ و ۳ و ۴.
- ۱۵- در تدارک انقلاب سوسیالیستی.
- ۱۶- انقلاب دمکراتیک یا سوسیالیستی.

هفته نامه رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

شماره اول - سال اول

به شنبه ۲۶ تیر ماه ۱۳۵۸

تک شماره ۴۰ ریال

مقالات بی امضاء نظر رسمی سازمان
و مقالات امضاء دار نظر اعضاء و
هواداران سازمان است.